

جمالیه

بادۂ خُصِّ جمال

عارفانہاں

محزون اسد آبادی

دربارۂ

سیّد جمال الدین اسد آبادی

تألیف، شرح و تعلیقہ

دکتر محمد ابراہیم مالمیر

محمد تقی ایمانی

قمری شرمزہ : تو الحاکم النکستہ : ۲۰۰۰ قمری : ۵-۹۸-۱۸۴۱-۱۶۴-۱۷۸

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه:	شش
پدر و مادر و اجداد سید جمال	نه
زادگاه سید جمال	دوازده
تولد سید جمال	سیزده
مسافرت‌ها	شانزده
نهضت اصلاحی سید جمال	بیست و پنج
دردهای جامعه اسلامی و مسلمانان از نظر سید جمال	سی
اهداف اصلاحی و درمان‌های پیشنهادی سید جمال:	سی
علل ناکامی سید جمال در تحقق آرمان‌های خود	سی و سه
شهادت سید جمال	چهل
نام و نسب و تاریخ تولد محزون اسدآبادی	چهل و چهار
تحصیلات محزون	چهل و چهار
آثار محزون اسدآبادی	چهل و هفت
معاصران و معاشران و دوستان	پنجاه و یک
دین و مذهب محزون	شصت و دو
اخلاق و منش محزون	شصت و پنج
فرزندان محزون	شصت و هشت
وفات محزون	شصت و نه
شرح اشتیاق و ملاقات با فیلسوف شهیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و کسب فیوضات از محضر	
آن مرد نامی و مفارقت آن پیشوای آزادی	۱

۴۹	سرود عاشقانه
۵۵	در تعریف و توصیف سید بزرگوار و خدمات گرانبهای او در عالم اسلام
۵۹	سخنان عرفانی و بیانات شور انگیز ذوقانی
۶۹	در حفظ لسان و یگانه شدن با خداوند بزرگ جهان از صمیم قلب و زبان
۸۴	رونق یافتن گلزار معنوی از پرتو جمال برگزیده احمدی
	ترجمان گفتار حکمت آثار پیشوای آزادی خواهان سید جمال الدین اسدآبادی، در حسن تربیت
۹۱	بشر
۹۳	تأثیر نفوذ علامه کبیر سید جمال الدین در بیداری مسلمین و پیش بینی جنگ بین المللی
	در تفصیل وصایای خود به فرزندان و تودیع از دوستان و درک حضور سید بزرگوار در طهران
۱۰۶	(۱۳۰۴ و ۱۳۰۸ هجری قمری)
۱۲۵	ترانه عارفانه
۱۳۰	شرح حال خویش و سرمست شدن از باده جمال
۱۵۱	تضرع و زاری به درگاه حضرت باری جلّت عظمته
۱۵۴	سرود عاشقانه در فراق محبوب یگانه
۱۵۶	مدح و تقاضا از جمال الدین اسدآبادی
۱۷۱	در مدح سید جمال الدین اسدآبادی نابغه شهیر شرق
۱۷۴	مسمط در مدح سید جمال الدین
۱۸۰	مخمّس بهاریّه در وصف سید جمال الدین اسدآبادی
۱۹۲	در مدح جمال الدین اسدآبادی
۲۰۲	در مدح جمال اجمل دین، سید جمال الدین اسدآبادی
۲۰۹	در فراق مسیحای دل
۲۱۱	در پاسخ غزل سالک طریقه حقّه مرتضوی، سید عبدالحسین مشکاة اسدآبادی
۲۱۵	فهرست راهنمای اصطلاحات
۲۱۹	فهرست اعلام اشخاص
۲۲۰	فهرست اماکن
۲۲۰	فهرست گروهها، قبائل و اقوام
۲۲۰	فهرست کتب
۲۲۱	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هست این من باده خم جمال بایدت خوردن به حد اعتدال^۱

 آن که شد سرمست از جام جمال هوشیاری باشدش دیگر محال^۲
 مقدمه:

کتاب حاضر مجموعه‌ای از عارفانه‌های میرزا لطف الله اسدآبادی در وصف دایی خود سید جمال الدین اسدآبادی است که تلاش شده است در آن، تمام اشعاری را که محزون اسدآبادی در بیان شخصیت و اوصاف و احوال سید جمال سروده است، جمع‌آوری شده و به تفصیل مورد شرح و تعلیق و تحشیه قرار گیرند تا تکمله‌ای باشد بر کتاب «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی» نوشته محزون اسدآبادی^۳ و گامی دیگر باشد در شناختن و شناساندن ابعاد وجودی و احوالات سید جمال الدین اسدآبادی رحمه الله کسی که محزون او را منبع علم خداوند و دود و مسیح قدسی جان‌پرور می‌داند:

سید اکرم جمال الدین راد منبع علم خداوند و داد^۴

این، مسیح قدسی جان‌پرور است این، جمال الدین نژاد صفدر است^۵

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۴۸. ۲- ر.ک: همین کتاب، ص ۴۷.

۳- جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: همین کتاب، ص چهل و هشت.

۴- ر.ک: همین کتاب، ص ۹۱. ۵- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۴۲.

و در وصف او می گوید:

من جمالی بهتر از جان دیده‌ام	جان چه باشد جان جانان دیده‌ام
شاهد حُسن ازل را بی نقاب	از رخ آن مهر رخشان دیده‌ام
راستی از آن لب معجز بیان	حکمت عیسی و لقمان دیده‌ام
... الغرض گر تو خبر بشنیده‌ای	بالله او را من به چشمان دیده‌ام
خود ز دیدار جمال‌الدین، عیان	آنچه نتوان گفت من آن دیده‌ام ^۱

بنابر این طلّیعه گفتار، تأملی دیگر خواهیم داشت در زندگی سید بزرگواری که حضرت امام خامنه‌ای - حفظه الله تعالی - در مورد او می‌فرماید: «سید جمال‌الدین بزرگ، آن مرد اسلام‌مخواه و شجاع و مبارز ...»^۲، «... کسی بود که برای اولین بار بازگشت به اسلام را مطرح کرد. کسی بود که مسأله حاکمیت را و خیزش و بعثت جدید اسلام را اولین بار در فضای عالم بوجود آورد. ... او مطرح کننده، به وجود آورنده و آغازگر بازگشت به حاکمیت اسلام و نظام اسلام است. ... در عالم مبارزات سیاسی، او اولین کسی است که سلطه استعماری را برای مردم مسلمان آن زمان معنا کرد. قبل از سید جمال، چیزی به نام سلطه استعماری، برای مردم مسلمان حتی شناخته شده نبود.

او کسی بود که در ایران، در مصر، در ترکیه، در هند، در اروپا، کلا در خاورمیانه، در آسیا و در آفریقا، سلطه سیاسی مغرب زمین را مطرح کرد و معنا کرد و مردم را به این فکر انداخت که چنین واقعیتهایی وجود دارد و شما می‌دانید آن زمان، آغاز عمر استعمار بود. چون استعمار در اول نشرش در این منطقه، اصلاً شناخته شده نبود و سید جمال اولین کسی بود که آن را شناساند.

۱- ر.ک: همین کتاب، صص ۴۹-۵۴.

۲- بخشی از بیانات حضرت امام خامنه‌ای - حفظه الله - در نماز جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۸۹،

این‌ها را نمی‌شود دست‌کم گرفت. مبارزات سیاسی سید جمال، چیزی است که قابل مقایسه با هیچیک از مبارزات سیاسی افرادی که حول و حوش کار سید جمال حرکت کردند نیست.^۱

علامه شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه نیز به جهت باور به نارسایی اندیشه اقبال لاهوری در مسائل عمیق فلسفی^۲ معتقد است: «مقایسه او با سید جمال‌الدین اسدآبادی صحیح نیست. گذشته از اینکه سید جمال از نظر نبوغ شخصی قابل مقایسه با اقبال نیست، او برخلاف اقبال، فرهنگ اوّلی و اصلی‌اش اسلامی است و فرهنگ غربی فرهنگ ثانوی اوست. بعلاوه مرحوم سید جمال در اثر مسافرت‌های زیاد در کشورهای اسلامی و مطالعه جریان‌ات آن کشورها از نزدیک، به اوضاع کشورهای اسلامی بیش از اقبال آگاه بوده است؛ لهذا به اشتباهاتی نظیر برخی اشتباهات فاحش اقبال در شناخت جریان‌هایی که در بعضی کشورهای اسلامی از قبیل ترکیه و ایران رخ داده است، به هیچ وجه دچار نشده است.»^۳

تا ز شرع جدّ خود، آن جمال دین دم زد امر راستقم بشنید، یک‌تنه به عالم زد
در رواج اسلامی، سکه نام خاتم زد آن مجدّد اجماع، زلف خود چو بر هم زد
ظلم کفر را بزود، ز آینه مسلمانی

مصر پر شکر گردید، از بیان گفتارش از فرنگ، آب و رنگ، برد حسن رخسارش
انگریز در قعر قهر قلزم آثارش برد آرزو در کوه، شاه روس و سردارش
روم همچو بوم شوم، کرد رو به ویرانی^۴

۱- مصاحبه حضرت امام خامنه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی، ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ه. ش.
۲- ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی، استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۵، مقدمه؛ مجموعه آثار، ج ۶، صص ۸۹۹-۹۰۰
۳- ر.ک: وحی و نبوت، استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، صص ۱۹۳-۱۹۴.
۴- ر.ک: همین کتاب، صص ۱۹۰-۱۹۱.

پدر و مادر و اجداد سیّد جمال:

سلسله نسب جمال‌الدین اسدآبادی را چنین نوشته‌اند: جمال‌الدین (محمّد) بن صفدر بن علی بن محمّد بن محمّد الحسینی^۱. معروف به «جمال‌الدین الأسدآبادی»^۲؛ «جمال‌الدین الهمذانی»^۳؛ «جمال‌الدین العجمی»^۴ و مشتهر به «جمال‌الدین الأفغانی»^۵. وی از نوادگان امام سجاد علیّه السلام است و لذا از این جهت

- ۱- ر.ک: معجم المؤلفین، عمر کحالة، ج ۳، ص ۱۵۴.
- ۲- ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۳، ص ۱۲۱، ص ۲۳۴؛ ج ۵، ص ۳۰۶؛ مستدرکات أعيان الشيعة، حسن الأمين، ج ۲، ص ۳۰۴؛ الذريعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۴، ص ۱۵۴؛ ج ۷، ص ۱۳۳؛ ج ۹، ق ۲، ص ۳۸۹، ص ۵۷۸، ص ۹۷۵؛ ج ۱۰، ص ۲۳۴؛ ج ۱۴، ص ۱۵۹؛ ج ۱۵، ص ۲۵۰؛ ج ۱۷، ص ۱۴۵؛ ج ۲۱، ص ۲۶۷، ص ۳۹۰؛ ج ۲۴، ص ۲۰، ص ۲۳، ص ۴۳۲؛ ج ۲۵، ص ۵۴؛ ج ۲۸، ص ۲۸؛ مستدرک سفينة البحار، الشيخ علي النجار الشافعي، ج ۵، ص ۲۷۰؛ موسوعة مؤلفي الإمامية، مجمع الفكر الإسلامي، ج ۲، ص ۶۱۲.
- ۳- ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۴، ص ۲۰۶.
- ۴- ر.ک: سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامي، ج ۱، ص ۳۶۳.
- ۵- القدير، الشيخ الأميني، ج ۳، ص ۲۶۷؛ أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ج ۳، ص ۱۲۱؛ ج ۴، ص ۲۰۶، ۲۱۰؛ ج ۸، ص ۹۳؛ ج ۱۰، ص ۳۱۱؛ مستدرکات أعيان الشيعة، حسن الأمين، ج ۲، ص ۱۴۱، ص ۱۴۴؛ إيضاح المكنون، إسماعيل باشا البغدادي، ج ۱، ص ۲۲۵؛ معجم المطبوعات العربية، البيان سرکيس، ج ۱، ص ۳۵۰، ص ۴۱۹، ص ۴۶۱، ص ۷۰۶؛ ج ۲، ص ۱۵۲۸، صص ۱۶۷۸-۱۶۷۹، ص ۱۸۲۰؛ الذريعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۱، ص ۵۳؛ ج ۳، ص ۱۰۳؛ ج ۲۶، ص ۱۹۷؛ الأعلام، خير الدين الزركلي، ج ۱، ص ۲۰۰؛ ج ۲، ص ۱۳۵؛ ج ۳، ص ۸۳؛ ج ۱۱۸؛ ج ۴، ص ۴۷، ص ۱۵۲؛ ج ۵، ص ۱۳۵، ص ۱۹۲؛ ج ۶، ص ۵۰، ص ۹۵، صص ۱۶۸-۱۶۹، ص ۲۵۲؛ ج ۷، ص ۸۶؛ ج ۸، ص ۱۹۸، ص ۲۱۸؛ معجم المؤلفین، عمر کحالة، ج ۳، صص ۱۵۴-۱۵۵؛ ج ۴، ص ۳۰۵؛ ج ۹، ص ۱۹۲؛ ج ۱۰، ص ۹۲، ص ۲۷۲؛ الکتبی والألقاب، الشيخ عباس القمي، ج ۲، ص ۱۵۵؛ حقوق أهل الذمة في الفقه الإسلامي، تامر باجنر أوغلو، صص ۵۷-۵۸؛ علي في الكتاب والسنة والأدب، الحاج حسين الشاکري، ج ۵، ص ۴۷؛ القاديانية، سليمان الظاهر العاملي، ص ۱۹، ص ۸۶؛ آراء المعاصرين

جد و جدّه او امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام است و از سوی حضرت زهرا علیها السلام، از فرزندان پاک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به حساب می آید و به همین جهت میرزا لطف الله می گوید:

هست فرزند رشید مصطفی وز سلیل پاک لو کشف الغطا^۱

یا جمال الدین! یابن مصطفی وی سلیل پاک شاه لا فتنی!^۲

آن جمال الله چو جدش بوتراب برگرفت از شاهد معنی نقاب^۳

گر جمال الدین، سلیل طیب ماها نبودی، وارث علم نبی و شاهد قرآن نمی شد
یک تنه همچون پدر بر عالمی خد انبیا زد گر که عون و یاریش از حضرت یزدان نمی شد^۴

آن شه حیدر خصال و بت شکن همچو حنّ خویش برافراشت تن^۵
با وجود آنکه همه مورخان و نویسندگان، نام پدر سید جمال الدین اسدآبادی را

حول آثار الإمامیه، السید مرتضی الرضوی، ص ۱۰؛ الإسماعیلیون والمغول ونصیر الدین الطوسی، حسن الأمين، ص ۱۸۲؛ خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، السید جعفر مرتضی، ج ۲، ص ۲۵۵؛ مع رجال الفكر، السید مرتضی الرضوی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ نظریات الخلیفتین، الشیخ نجاح الطائی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ ورکیت السفینه، مروان خلیفات، ص ۵۷؛ الهدی إلى دین المصطفی، الشیخ محمد جواد البلاغی، ج ۱، ص ۷؛ السلفیة بین أهل السنة والإمامیه، السید محمد الکثیری، ص ۴۲، ص ۵۲۷؛ الشيعة في مصر من الإمام علي علیه السلام حتى الإمام الخميني، صالح الورداني، ص ۱۱۷، ص ۱۱۹، ص ۲۱۰.

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۸۶ ۲- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۶۹.

۳- ر.ک: همین کتاب، ص ۳۳ ۴- ر.ک: همین کتاب، ص ۲۰۲.

۵- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۱۴.

«سید صفدر» ذکر کرده‌اند^۱، متأسفانه بعضی از نویسندگان، نام پدر سید جمال را «سید صغتر»^۲ یا «سید صفتر»^۳ نوشته‌اند! که قطعاً اشتباه است و عجیب آنکه مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله نیز همین اشتباه را کرده و آورده است: «محمّد بن السید صغتر الحسینی ...»^۴! جالبتر اینکه در پاورقی الاعلام زرکلی، در معنای صفدر آمده است: «فارسیه من (صف) و (در) و معناها مخترق الصفوف»^۵! اما محزون اسدآبادی - خواهرزاده سید جمال - با ایهام به لقب علی علیه السلام، می‌گوید:

آن جمیل الوجه، محمود الخصال آن سلیل صفدر و دین را کمال^۶



این، مسیح ندسی جان‌پرور است این، جمال‌الدین نژاد صفدر است^۷

سید صفدر و همسرش سکینه بیگم - از یک ریشه و اصل بودند. نیای بزرگوار آن دو، میر اصیل‌الدین فرزند میر حسین‌الدین حسینی، دو پسر به نام‌های میر رضی‌الدین و میر شرف‌الدین داشته که سکینه بیگم، دختر میر شرف‌الدین بوده است. او

۱- ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۴، ص ۲۰۶؛ الزريعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۳، ص ۲۳۴؛ ج ۴، ص ۱۵۴؛ ج ۱۰، ص ۲۳۴؛ ج ۲۴، ص ۴۳۲؛ ج ۲۵، ص ۵۴؛ الاعلام، خیر الدین الزرکلی، ج ۲، ص ۵؛ ص ۱۳۵؛ ج ۶، ص ۱۶۸؛ معجم المؤلفین، عمر کحالة، ج ۳، ص ۱۵۴.

۲- ر.ک: معجم المطبوعات العربية، الیان سرکیس، ج ۱، ص ۷۰۶.

۳- ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۴، صص ۲۰۸-۲۰۹ و پاورقی الاعلام، خیر الدین الزرکلی، ج ۶، ص ۱۶۸ و معجم المؤلفین، عمر کحالة، ج ۳، ص ۱۵۴.

۴- ر.ک: الکنی والألقاب، الشیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۱۵۵. مرحوم شیخ عباس گوید: «... رأیت ترجمته فی بعض المواضع هكذا ...» ظاهراً مأخذ مرحوم شیخ عباس قمی کتاب الیان سرکیس است چون عبارات مرحوم شیخ عباس، دقیقاً همان مطالبی است که الیان سرکیس گفته است. ر.ک: معجم المطبوعات العربية، الیان سرکیس، ج ۱، ص ۷۰۶.

۵- ر.ک: الاعلام، خیر الدین الزرکلی، ج ۶، ص ۱۶۸.

۶- ر.ک: همین کتاب، ص ۹۶. ۷- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۴۲.

زنی باسواد و آشنا به قرآن بود که همچون شوهر خویش، از تربیت خانوادگی و نجابت ذاتی برخوردار گشته، پیوسته در رونق کانون گرم زندگی می‌کوشید.^۱ محزون اسدآبادی گوید:

نسل طاهرا، طاهرند و پاک‌زاد	کاین جمال‌الدین ز بطن پاک، زاد
زهرة زهرا صفت بود و صبیح	زاد از بطن سکینه، این مسیح
چهره‌اش، از نور احمد روشن است	جمله عالم از ضیانش، گلشن است
جَد پاکش مصطفی، بابش علی	نور هر دو، از جبینش منجلی ^۲

زادگاه سید جمال:

اگر چه زادگاه سید جمال را بعض از کتب، اُسعدآباد در افغانستان معرفی کرده‌اند!^۳ اما یقیناً سید جمال‌الدین از اسدآباد همدان برخواسته است و علت شهرتش به افغانی آن است که ایشان به دلایل متعدد، در مصر خود را به افغانستان نسبت می‌داده است، نه ایران و گفته‌اند که ایشان سبب این انتساب را پرسیدند، و جواب داده است: به جهت رهایی از فشارها و تکیه‌هایی که از طرف مأموران ایران در خارج داشته است.^۴ میرزا لطف‌الله اسدآبادی گوید:

شاد باد اسدآباد، کاین چنین شجر پرورد	حبّذا که از صفوت، نعل با ثمر پرورد
رمز اصلها ثابت، فرع تا قمر پرورد	مریمی جدید از نو، غیسی دگر پرورد

حضرت جمال‌الدین مشتهر به افغانی^۵

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: اسناد و مدارک درباره سید جمال‌الدین، صفات الله جمالی.

۲- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۴۲.

۳- ر.ک: الأعلام، خیر الدین الزرکلی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۴، صص ۲۰۸-۲۰۹.

۴- ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۴، ص ۲۰۷.

۵- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۹۱.

می دانیم که سید جمال به هندوستان، حجاز و مکه سفرهایی کرد و سرانجام به افغانستان مراجعت نمود. و در آنجا شریک اسرار دوست محمد خان - امیر افغانستان - شد. و در جنگ هرات نیز همراه او بود.

از سوی دیگر، سید جمال الدین اسدآبادی، معمولا نامه‌ها، بیانیه‌ها و بعض نوشته‌های خود را با امضاها و متعدد مثل: «السید»، «الحسینی»، «الافغانی»، «الاستامبولی»، «الرومی»، «السعدآبادی»، «الطوسی» و گاهی با رمز و استعاره مانند: «کَهف» و «قسط» که به حروف ابجد، همان نام سید است، منتشر می‌نوشته و احتمالا به همین جهت او را از اسعدآباد و افغانی می‌خوانند.

تولد سید جمال:

سید جمال، در شبان ۱۲۵۴ هجری قمری، مطابق با مهرماه ۱۲۱۷ شمسی و اکتبر ۱۸۳۸ میلادی در محله میدان در منطقه امامزاده احمد، دیده به جهان گشود و پس گذراندن دوران کودکی، از پنج سالگی به فراگیری دانش نزد پدر خود پرداخت. او برای ادامه تحصیل به قزوین و سپس تهران مهاجرت کرد.

نبوغ ذاتی، هوش سرشار و فراست قوی سید جمال وی را از همان دوران کودکی در پی تجزیه و تحلیل محتوای داستانها، به آفای دیگر سوق می داد. از همان ایام کودکی به فکر چاره و علاج دردها و رنجها می‌پرداخت. سید جمال الدین با اینکه کودک بود، بازی هایش بزرگ منشانه می‌نمود و در رفتار، گفتار و کردارش آثار بزرگی و کمال هویدا بود. حیرت‌افزاتر اینکه بازی‌های بچه‌گانه‌اش اکثر، تهیه سفر روم و مصر و هند و افغان و فرنگستان بوده، زادراحله خود را بر اسبهای چوبی بسته، خود و یکی دو نفر از اطفال را منتخب می‌کرده، با پدر و مادر و همشیره‌های خود وداع می‌کرده است که باید به هند و مصر و روم و افغان و ... بروم. ایشان به زبان کودکانه با او همساز می‌شدند و او هم نویدهایی چند از مسافرت خود به پدر و

مادرش شرح می‌داد.^۱

در همین ایام به موجب اختلافات موجود میان قبایل آن دیار و همچنین تنگ نظری بعضی و نیز در پی وسعت بخشیدن به دانسته‌های خود، زادگاه خویش را ترک می‌گوید و در سال ۱۲۶۴ ه. ق. به همراه پدرش - سید صفدر - وارد شهر قزوین می‌شود و مدتی در آنجا ماندگار می‌گردد.^۲ وی با پشتکار و جدیت در حوزه علمیه این شهر به درس و بحث پرداخت و علوم و فنون مختلف را با اشتیاق یاد گرفت و در ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول سرآمد همدرسان خود شد. با بهره‌جویی از سرعت انتقال و توان استنتاج خارق‌العاده، با خواندن یک کتاب در رشته‌ای از علوم، سایر کتب همان رشته را خود می‌خواند یا به دیگران درس می‌داد. او احساس خستگی در تحصیل را با تفکر در آفاق و انفس می‌گذراند و بیهوده اوقاتش را از دست نمی‌داد.^۳

سید جمال الدین در سال ۱۲۶۶ ه. ق. در معیت پدر وارد تهران شد. در این هنگام امیرکبیر، در سمت صدارت عظمی، همچنان قدرت را در دست داشت. سید جوان در آغاز ورود به این شهر، پس از استراحت کوتاهی، اقدام به شناسایی پایتخت و اوضاع و احوال حکومتی آن می‌کند و آنگاه سرعاً به گریز مجتهد وقت - آقا سید محمد صادق طباطبایی همدانی - را می‌گیرد و در پای درسش می‌نشیند، تا ضمن افزودن به معلومات خود، محیط درس و دایره نفوذ حکم آن سرور را از نزدیک ببیند. او بی‌درنگ مباحثه علمی را با استاد آغاز می‌کند به طوری که آقا سید محمد صادق را خیلی زود شیفته خود می‌گرداند و استاد نیز وقتی از فضل و کمال

۱- ر.ک: اسناد و مدارک درباره سید جمال الدین، صفات الله جمالی، صص ۲۰۶-۲۰۵.

۲- همان.

۳- ر.ک: سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، وائفی، ص ۲۴.

جمعیتش در مقایسه با جمعیت هندوستان ناچیز به شمار می‌رود، توانسته است به آسانی این کشور پهناور را زیر سلطه درآورد و تمامی منابع ملی و محصولات با ارزش و حتی جان و مال و ناموس آنها را به غارت ببرد.

و ضمن آشنایی با علوم جدید، سعی کرد تا مردم و خصوصا مسلمانان را علیه استعمار انگلستان بسیج کند. سید جمال در هندوستان بنیانگذار بسیاری از حرکت‌های اصلاحی اسلامی و حتی غیر اسلامی و ملی شد که در واکنش به استعمار بریتانیا پی‌ریزی شدند.

سید وقتی به هند می‌رسد، با پدیده‌نشر اندیشه‌های سکولاریستی، با حمایت و پشتیبانی همه جانبه استعمارگران انگلیسی روبرو می‌شود. در اینجا است که او به مثابه فرهنگ‌گبانی بیدار و هوشیار، همزمان با فعالیت سیاسی، به پاسداری از اندیشه‌های اصیل و راسخ اسلامی می‌پردازد و در همین رابطه، رساله معروف «نیچریه» یا ناتورالیسم را تألیف و منتشر می‌سازد که در تمام نقاط شبه‌قاره هند، با استقبال عموم روبرو می‌گردد.

همزمان، سید به نوشتن و نشر مقالاتی به زبان فارسی، در جراید فارسی‌زبان هند، اقدام می‌کند؛ اما از هند نیز به دستور استعمارگران انگلیسی حاکم، اخراج و رانده می‌شود که اسناد وزارت خارجه انگلیس چگونگی این امر را به خوبی نشان می‌دهد.^۱

از این زمان بود که فعالیت‌های سیاسی و اصلاحی سید جمال‌الدین آغاز شد. او در ضمن شناسایی استعداد‌های دشمن استعمارگر و بررسی جنبه‌های قوت و رمز موفقیتشان، به تجزیه و تحلیل علل و منشاء ضعف و انحطاط مسلمین برآمد و در پی یافتن راه‌حل‌های اساسی، شب و روز تلاش کرد. در این موقع افغانستان به تازگی

۱- سید جمال‌الدین بزرگ و انقلاب مصر، جواد حقگو، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

از ایران جدا شده و به پشتیبانی انگلیسی‌ها بر ضد حکومت ایران شوریده و به حکومت نیمه مستقلی رسیده بود. بنابر این، سید تصمیم گرفت به افغانستان برود و مردم آن کشور را بیدار کند و آنان را از حیلۀ بریتانیا آگاه سازد.

او در سال ۱۲۷۲-۳ ه. ق. به قصد مکه و زیارت خانۀ خدا از هندوستان خارج شد. سپس تا اواخر ۱۲۷۵ ه. ق. از مکه، مسیر مدینه، اردن، دمشق، حمص، حلب، موصل، بغداد و نجف را طی کرد و اوضاع تمامی شهرهای مهم اسلامی را بررسی نمود و در نهایت خود را به وطن اصلی - اسدآباد همدان - رساند. اما با اوضاع نابسامانی که در تهران با آنها روبرو شد نتوانست در ایران توقف کند و از همین روال راه خراسان عازم ممرات و کابل گردید. سید بعد از ورود به افغانستان، حدود پنج یا شش سال در آن کشور اقامت کرد و فعالیتهای اصلاحی چشمگیری را به انجام رساند و رهبران سیاسی مردم افغانستان را از نقشه‌های پشت پرده استعمار پیر - انگلیس - آگاه ساخت که نمونه‌ای از آنها چنین است:

تألیف و نشر کتاب «تتمه البیان فی تاریخ الافغان»؛ انتشار روزنامه «شمس النهار»؛ اصلاح اموری از قبیل تشکیل کابینه و وزیر، تنظیم سپاه، ایجاد مکتبهای لشکری و کشوری برای جوانان، توجه دادن مردم به زبان ملی، تأسیس بیمارستان، مرکز دامپزشکی، پستخانه و کاروانسراها.

با گسترش دامنه فعالیتهای فرهنگی - سیاسی سید، چون دشمن خود را در آستانۀ نابودی دید با دسیسه‌های وسیع، عرصه را بر وی تنگ کرد. از این رو سید به ناچار عازم هندوستان شد. ولی به محض ورود دانست که دشمن پیشدستی کرده و در کمین او نشسته است. با این حال او شجاعانه وارد میدان نبرد شد و با سخنرانیهای آتشین به روشنگری مردم هندوستان پرداخت.

از مواعظ‌های هادی انام هر امم بیدار گردید از منام
نفخه قدسش حیات جاودان داد بر اسلام و بر اسلامیان

از دم آن عیسی گردون مدار شد ز نو دین محمد استوار

صولت صیث ظهورش بی قیاس رخنه ها افکند بر کفر و اساس^۱

دولت انگلیس بیش از این نتوانست تماشاگر این صحنه ها باشد و در حالی که خود در ابتدای ورود سید جمال الدین، مدت اقامت او را دو ماه تعیین کرده بود، هنوز یک ماه نشده دستور اخراج وی از هند را صادر کرد. این بود که سید تصمیم گرفت هندوستان را به سوی کشور مصر ترک گوید.^۲

او در سال ۱۲۸۵ ه. ق. از راه دریا وارد مصر شد و در مدرسه جامع الازهر با علمای بزرگ آن کشور ملاقات کرد و در اقامتگاه خود برای جوانان عرب کرسی درس برپا نمود و با سخنرانیهای پر شور آنان را مجذوب خویش ساخت. ولی این سفر چهل روز درام نیاورد زیرا حکم اخراج وی از سوی خدیو مصر صادر شد و سید به ناچار روانه اسلامبول شد. وقتی ترکان عثمانی خبر آمدن سید را شنیدند بسیار خوشحال شدند و دو شخصیت علمی و سیاسی امپراتور عثمانی، عالی پاشا - صدر اعظم - و فواد پاشا، به پیشواز سید شتافتند و او را در دربار مورد تکریم و مشاور خویش قرار دادند. ولی چندی نگذشت که اثر کج اندیشی و ترس درباریان و حسادت شیخ الاسلام، سلطان عثمانی دستور داد تا سید مدتی را به خارج از اسلامبول سفر کند. از این رو، وی در سال ۱۲۸۷ ه. ق. به بهانه سفر سیاحتی و مشاهده آثار باستانی، بار دیگر وارد کشور مصر شد. در این سفر، پس از دیداری که میان سید و ریاض پاشا - رئیس دولت مصر - انجام پذیرفت، ریاض پاشا سخت شیفته کمالات روحی و معنوی سید شد و از او خواست تا در مصر اقامت گزیند.

۱- ز.ک: همین کتاب، صص ۹۸-۹۹.

۲- جهت اطلاع بیشتر، ز.ک: سید جمال الدین اسدآبادی، غریب بیداری، محمدباقر مقدم.

سید جمال‌الدین از این فرصت طلایی استفاده جست و نخست در منزل جلسه درس و بحث برای جوانان دانشگاهی و طلاب پر شور تشکیل داد و سپس آن را به دانشگاه الازهر انتقال داد و شاگردان بسیاری را مشتاق خویش ساخت. او علاوه بر اساتید و دانشمندان بزرگ مصر، با روشنفکران و مردم ارتباط برقرار می‌کرد. حتی در قهوه‌خانه‌های مصر حاضر می‌شد و افکار و اندیشه‌های خود را برای مردم بیان می‌داشت، به طوری که در طول چند سال اقامت در آن کشور توانست تحولات بزرگی را از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در اذهان مردم ایجاد کند. او با نوشتن مقالات گوناگون در روزنامه‌های کثیر الانتشار مانند، «مصر» و «التجارة» - که با پیشنهاد وی از سوی ادیب اسحق راه اندازی شده بودند - ادبیات مصر را از ریشه دگرگون ساخت و منمن رشد و آگاهی دادن به مردم، توطئه‌های پشت پرده دشمنان را برایشان معرفی کرد. تا اینکه ریاض پاشا این دو روزنامه را توقیف کرد. ولی سید همچنان به راه خود ادامه داد و مارتیه سختی را بر ضد دولتهای خارجی و استبداد داخلی آغاز کرد و در نهایت شب ۱۷ رمضان ۱۲۹۶ ه. ق. توقیف و به سوئز فرستاده شد تا وی را از آنجا به کشور ایران کسب کنند.^۱

مصر و افغان خطه هندوستان	روم و ایران بهائی بهستان
هم جمیع امت خیر البشر	بهر جلب خیر و بهر دفع شر
متحد گردیده جانهاشان به هم	متفق بر نشر افکار و هم
مجتمع گردیده بر نفع عموم	مؤتمر بر اخذ ادراک و علوم
باش تا روزی که بنشیند ثمر	آن نهالان ز خون سیراب‌تر ^۲

سرانجام سید با شاگردش - ابوتراب عارف افندی - یکسره با کشتی وارد جدّه

۱- جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، محیط

۲- ر.ک: همین کتاب، صص ۵۶-۵۸.

طباطبایی، صص ۶۰-۶۱.

شد. مدتی در آنجا ماند. سپس به مکه عزیمت کرد و با شخصیت‌های مهم اسلامی تماس برقرار ساخت. آنگاه به سوی کشور هند روانه گشت.^۱ و این بار علاوه بر مبارزه با استعمار غرب در هند، جبهه دیگری نیز بر ضد افکار روشنفکری در آن کشور بنا نهاد و با اندیشه‌های تجددخواهی سید احمد خان هندی، که طرفدار همکاری و سازش با انگلیسی‌ها بود، به ستیز جانانه برخاست و رهبری هر دو جبهه را بخوبی اداره نمود.^۲

سید جمال‌الدین در پی این اقدام، به حیدرآباد دکن، تبعید شد و شرکت در مجامع عمومی از وی سلب گردید. ولی او از پای ننشست و کتاب معروف خود را در رد طبیعیت و افکار متجددانه آنان تألیف کرد. او این کتاب را به زبان فارسی نوشت و سپس به زبان اردو و نیز به وسیله شیخ محمد عبده و عارف ابوتراب، به عربی ترجمه شد.^۳

علاوه بر این، یک جمعیت سری به نام «عروه» را در حیدرآباد تشکیل داد.^۴ و جوانان شجاع و بزرگی را در آن تربیت نمود که بعدها شخصیت‌هایی چون: محمد اقبال، شوکت علی و محمد علی جناح از شاگردان و تربیت یافتگان این جمعیت به شمار می‌آمدند. اما همه این تلاشها در نهایت سبب شد تا سید برای چندمین بار از هند اخراج گردد.^۵

او در سال ۱۳۰۰ ه. ق. از هند خارج شد. نخست قصد کشور آمریکا را داشت

-
- ۱- ر.ک: سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی، واثقی، ص ۹۲.
 - ۲- ر.ک: نهضت‌های اصلاحی صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ۲۴، صص ۲۴-۴۲؛ سیری در اندیشه سیاسی عرب، حمید عنایت، صص ۸۵-۸۶.
 - ۳- ر.ک: مفخر شرق، سید جمال‌الدین اسدآبادی، غلامرضا سعیدی، ص ۶۲.
 - ۴- ر.ک: سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی، واثقی، ص ۹۶.
 - ۵- جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، محیط طباطبایی، صص ۷۲-۷۳؛ سیری در اندیشه سیاسی عرب، حمید عنایت، صص ۹۷-۹۹.

ولی از این سفر منصرف گشت و در ماه جمادی الاخر یا رجب همین سال وارد لندن شد. مدتی به فعالیت و شرکت در محافل علمی مشغول بود که یکباره پایتخت انگلستان را به سوی کشور فرانسه ترک گفت و در شهر پاریس برای خود مسکن گزید.^۱ مردم فرانسه و سایر مردان دانشمند و آزادیخواه که از کشورهای دیگر در آنجا به سربردند بسان پروانه به دور شمع وجودش گرد آمدند.

وی با هدف ایجاد مرکز خلافت اسلامی در جزیره العرب از پاریس به سوی قطیف رهسپار گشت. در این ایام سید توسط اعتمادالسلطنه و حاج سیاح محلاتی از طرف ناصر الدین شاه به تهران دعوت شده بود. تلگرافهایی در پی رسید و محافل برای حضورش در تهران آماده گردید.^۲ از این رو سید، از سفر به جزیره العرب منصرف و به قصد تهران، عازم شیراز شد و در روز ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۴ هـ. ق. وارد پایتخت شد و در منزل حاج امین الضرب برای خود مسکن گزید^۳، ولی دیری نباید که مورد ترس و وحشت و کینه شاه و اطرافیان قرار گرفت. شاه به طور محرمانه از حاجی امین الضرب خواست تا عذر مهمان خود را بخواهد! از طرفی سید نیز که بنا به درخواست سیاستمدار و روزنامه نگار روس - کاتکوف - به مسکو دعوت شده بود، در نهم شعبان ۱۳۰۴ هـ. ق. به آن کشور هجرت کرد. وی در آنجا دو سال اقامت گزید و با رجال سیاسی، نظامی و مذهبی روسیه دیدار و مذاکره نمود. یکروز تزار روسیه از وی خواست تا شیخ الاسلامی مسلمانان آن کشور را به عهده گیرد ولی سید در جواب گفت: من خود را مدافع منافع تمام مسلمانان جهان

۱- ر.ک: سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی، واثقی، ص ۹۶.

۲- جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، محیط طباطبایی، ص ۲۲.

۳- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: سواد و بیاض، مجموعه مقالات ایرج افشار، ج ۲، صص ۲۲۳-۲۲۵.

می‌دانم. علاوه بر این سید از تیرگی میان دولت روس و انگلیس استفاده مناسب کرد و افشاگریهای وسیعی را بر ضد دولت بریتانیا در نشریات روسیه انجام داد که تا آن روز نظیر نداشت.

در این هنگام ناصرالدین شاه که برای شرکت در جشن جمهوریّت پاریس، عازم اروپا بود، راهش از طریق روسیه افتاد. وی در این کشور پهناور، سید را چون یاقوت درخشان یافت. سپس در اروپا نیز به هر جا قدم گذاشت، آثار و شهرت سید را در آنجا به روشنی مشاهده کرد. لذا از کار قبلی خود پشیمان شد و در دیداری که با سید در مونیخ داشت، سعی کرد گذشته‌ها را جبران سازد. و او را برای آمدن به ایران و اصلاح وضع سیاسی و اقتصادی کشور تشویق نماید.

سید این تقاضا را به خاطر دفاع از وطن و مصلحت مردم پذیرفت. نخست در محرم ۱۳۰۷ ه. ق. وارد مذاکره در مجال سیاسی روسیه شد و آنها را راضی کرد تا از امتیازاتی که در آن زمان می‌خواستند از ایران بگیرند، دست بردارند. سپس در هفتم ربیع الثانی همان سال به ایران بازگشت تا کار اصلاحات را به طور جدی آغاز کند.

ولی در اثر توطئه‌های پشت پرده استعمار پیر - انگلیستان - زمینه بدبینی درباریان و شاه فراهم شد. هنوز شش ماه از حضور سید در تهران نگذشته بود که ناگهان نامه شاه در منزل حاجی امین‌الضرب به دست وی رسید. وقتی سید جمال‌الدین از حکم اخراج خود آگاه گردید به عنوان اعتراض به شهر ری - حرم حضرت عبدالعظیم حسنی - عزیمت کرد و در آنجا اعلان تحصن نمود و با سخنرانیهای پر شور، حرم را به دژی استوار مبدل ساخت. چندی بعد فشار سفارت بریتانیا فزونی یافت و ناصرالدین شاه حکم توقیف و اخراج وی را صادر کرد. وقتی دستخط شاه به دست مختار خان - حاکم شهر ری - رسید، بی درنگ بیست نفر فرارش فرستاد و سید را از بست حرم حضرت عبدالعظیم بیرون آورده، در ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۸ ه. ق. روانه غرب کشور کرد.

وی در نیمه اول شعبان همان سال وارد بصره شد. از آنجا نامه‌ای بسیار مهم و سرنوشت ساز به آیت الله میرزای شیرازی نوشت. آنگاه از عراق به سوی لندن حرکت کرد و در آنجا با شدت بیشتری اوضاع ناهنجار دربار ایران را در روزنامه‌های اروپایی افشا نمود و خطر استبداد داخلی و استعمار خارجی را بر ملل مشرق زمین توضیح داد. همچنین نامه‌هایی به سران قبایل و علمای برجسته عالم اسلام، از جمله نامه‌ای به علمای بزرگ ایران تحت عنوان «حملة القرآن» ارسال داشت و از خیانتها و بی‌لیاقتی ناصر الدین شاه در اداره کشور پرده برداشت. او با ایجاد نشریه‌ای موسوم به «ضیاء الخافقین»، که اولین شماره آن در ماه رجب ۱۳۰۹ ه. ق. انتشار یافت، به فعالیت‌های افشاگرانه خود شعاع بیشتری بخشید تا اینکه دولت بریتانیا احساس خطر کرد. مانع از ادامه انتشار آن شد و خود سید را نیز به شدت در تنگنا قرار داد.^۱

در این هنگام نامه سلطان عبدالحمید، توسط رستم پاشا - سفیر عثمانی در لندن - مبنی بر دعوت سید جمال‌الدین به «آستانه» به منظور اصلاحات سیاسی در کشور و حکومت عثمانی به دست وی رسید. از طرفی هم چون سید از مدت‌ها پیش به فکر ایجاد تقویت جبهه متحد اسلامی در مقابل استعمار غرب برانگاشته بود، به این دعوت پاسخ مساعد داد. او با آرمانی بزرگ در سال ۱۳۱۰ ه. ق. وارد مرکز خلافت اسلامی شد تا با تأسیس جبهه واحد اسلامی، عزت و شوکت از دست رفته مسلمانان جهان را به آنان بازگرداند.

حدود چهار سال برای تحقق این هدف مقدس، سرمایه‌گذاری کرد و نامه‌های بسیاری به شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و فرهنگی جهان اسلام نوشت و آنها نیز

۱- جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی، واتقی، صص ۲۳۲-۲۳۰.

استقبال خوبی از این حرکت انقلابی به عمل آوردند.

از این سوی، سلطان عبدالحمید هم به خیال اینکه فردا خلیفه مقتدر عالم اسلام خواهد شد، با سید جمال الدین همکاری می کرد. ولی هنگامی که احساس کرد تخت و تاج وی نیز باید فدای این آرمان شود، به بهانه های گوناگون مخالفت و کارشکنی ها را با سید جمال شروع کرد.^۱

نهضت اصلاحی سید جمال:

شهید مطهری رحمته الله در باره نهضت اصلاحی سید جمال می فرماید: «ما سید جمال الدین اسدآبادی را مصلح می شماریم و همه دنیا او را مصلح می شمارند. او علیه اوضاع زمان خودش قیام کرده بود، یعنی با آنچه که در زمان خودش وجود داشت هماهنگی نمی کرد.»^۲

و در مقال دیگری می نویسد: «بدون تردید سلسله جنبان نهضت های اصلاحی صد ساله اخیر، سید جمال الدین اسدآبادی، معروف به افغانی است. او بود که بیدارسازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد. در ده های اجتماعی مسلمین را با واقع بینی خاصی بازگو نمود، راه اصلاح و چاره جویی را نشان داد ...

نهضت سید جمال، هم فکری بود و هم اجتماعی. او می خواست رستاخیزی هم در اندیشه مسلمانان به وجود آورد و هم در نظامات زندگی آنها او در یک شهر و یک کشور و حتی در یک قاره توقف نکرد، هر چند وقت در یک کشور بسر می برد. آسیا و اروپا و آفریقا را زیر پا گذاشت. در هر کشور با گروه های مختلف در تماس بود ... سید جمال در نتیجه تحرک و پویایی، هم زمان و جهان خود را شناخت و هم به دردهای کشورهای اسلامی که داعیه علاج آنها را داشت، دقیقاً آشنا شد.

۱- جهت اطلاع بیشتر رک: سید جمال الدین اسدآبادی، غریب بیداری، محمدباقر مقدم.

۲- اسلام و نیازهای زمان، استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۱۳۱.

سید جمال مهمترین و مزمن‌ترین درد جامعه اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد. آخر کار هم جان خود را در همین راه از دست داد. او برای مبارزه با این دو عامل فلج کننده، آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست واجب و لازم شمرد و برای تحصیل مجدد عظمت از دست رفته مسلمانان و به دست آوردن مقامی در جهان که شایسته آن هستند، بازگشت به اسلام نخستین و در حقیقت حلول مجدد روح اسلام واقعی را در کالبد نیمه مرده مسلمانان، فوری و حیاتی می‌دانست.

بدعت‌زدایی و خرافه‌شویی را شرط آن بازگشت می‌شمرد. اتحاد اسلام را تبلیغ می‌کرد و دست‌های مرئی و نامرئی استعمارگران را در نفاق افکنی‌های مذهبی و غیر مذهبی می‌دید و می‌کرد.^۱

«سید جمال در جامعه شیعه، اول به سراغ طبقه علما رفت و به آگاه‌سازی آنها پرداخت، این طبقه را بهترین پایگاه برای مبارزه با استبداد و استعمار تشخیص داد. از مضمون و محتوای نامه‌هایی که سید به علمای شیعه، خصوصاً نامه‌اش به زعیم بزرگ مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی (اعلی‌المراتب) و نامه دیگرش که صورت بخشنامه دارد به سران علمای معروف و برجسته شیعه در عتبات و در تهران و مشهد و اصفهان و تبریز و شیراز و غیره نوشته است، این مدعا کاملاً پیداست.

روش سید جمال در قبال روحانیت شیعه، تأثیر فراوانی داشت هم در جنبش تنباکو که منحصراً وسیله علما صورت گرفت و مشتی آهنین بود بر دهان استبداد داخلی و استعمار خارجی، و هم در نهضت مشروطیت ایران که به رهبری و تأیید

۱- نهضت‌های اصلاحی در صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، صص ۳۱-۳۰.

علما صورت گرفت.

در تاریخ، سید جمال به عنوان یک شخصیت مسلمان انقلابی آگاه هرگز دیده نشده است که روحانیت شیعه را بکوبد یا تضعیف نماید، با آنکه شخصاً در اثر برخی ناآگاهیها صدمات و آزارهایی هم دیده است.

... امتیاز دیگر سید جمال این است که با اینکه به اصطلاح مردی تجددگرا بود و مسلمانان را به علوم و فنون جدید و اقتباس تمدن غربی می خواند و با بی سوادی و بی خبری و عجز فنی و صنعتی مسلمانان به پیکار برخاسته بود، متوجه خطرهای تجددگرایی های افراطی بود. او می خواست مسلمانان علوم و صنایع غربی را فراگیرند، اما با اینکه اصول تفکر مسلمانان یعنی جهان بینی آنها جهان بینی غربی گردد و جهان را با همان عینک ببینند که غرب می بیند مخالف بود. او مسلمانان را دعوت می کرد که علوم غربی را بگیرند اما از اینکه به مکتبهای غربی بپیوندند آنها را برحذر می داشت. سید جمال همان گونه که با استعمار سیاسی غرب پیکار می کرد با استعمار فرهنگی نیز در ستیزه بود. با متجددان که جهان را و احیاناً قرآن و مفاهیم اسلامی را می خواستند از دیدگاه غربی تفسیر کنند مبارزه می کرد. توجیه و تأویل مفاهیم ماوراءالطبیعی قرآن و تطبیق آنها را به امور دنیوی و مادی جایز نمی شمرد.^۱

طبق آنچه از مدارک و اسناد منتشره درباره سید جمال الدین اسدآبادی معروف به «افغانی» به دست می آید^۲، سید در مدت اقامتش در نجف از محضر دو نفر بهره مند شده است: یکی شیخ انصاری و دیگر آخوند ملا حسینقلی^۳. نظر به اینکه

۱- نهضت های اصلاحی در صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار،

ج ۲۴، صص ۴۳-۳۲.

۲- ر.ک: مجموعه اسناد و مدارک درباره سید جمال، دکتر اصغر مهدوی و ایرج افشار.

۳- مراد، جمال السالکین ملا حسینقلی همدانی در جزینی، عارف مشهور است که در سال

تصریح شده که سید در نجف به تحصیل علوم عقلی اشتغال داشته - بعلاوه از آثارش کم و بیش پیداست - و هم تصریح شده که سید از محضر این دو نفر استفاده کرده است، ظاهر این است که سید علوم عقلی را نزد آخوند آموخته است. علیهذا سید جمال با یک واسطه شاگرد حکیم سبزواری^۱ است.

سید جمال، طبق مدارک موجود، در مدت اقامت در نجف با مرحوم سید احمد کربلایی تهرانی^۲ و مرحوم سید سعید حبیبی^۳ از شاگردان آخوند همدانی که به وارسنگی و طی مراحل سیر و سلوک معروفند، رفاقت و صمیمیت داشته

۱۳۳۱ هـ. ق. در کربلا رحلت یافتند و در حجرة چهارم صحن شریف به خاک سپرده شدند. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۲، ص ۴۱۰، ص ۴۷۲؛ ج ۳، ص ۵۳۷؛ ج ۴، ص ۲۵۴؛ ج ۵، ص ۲۳۶؛ ج ۹، ص ۱۸۷، ص ۲۳۳، ص ۲۵۸، ص ۳۴۴، ص ۴۰۲؛ ج ۱۰، ص ۳۵۱؛ معجم المؤلفين، عمر كحالة، ج ۴، ص ۴۱.

۱- مراد حکیم و عارف مثاله و مشهور، حاج ملا هادی سبزواری رحمته الله متخلص به اسرار و متوفی ۱۲۸۹ هـ. ق. است. ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۱۰، ص ۲۳۴؛ طرائف المقال، السيد علي البروجردي، ج ۱، ص ۵۴؛ معجم المطبوعات العربية، اليان سرکيس، ج ۱، ص ۱۰۰۰؛ الأعلام، خير الدين الزركلي، ج ۸، ص ۵۹؛ معجم المؤلفين، عمر كحالة، ج ۱۳، ص ۱۲۷؛ شرح زندگانی حاج ملا هادی سبزواری، ولی الله اسراری.

۲- مراد عارف مشهور، سید أحمد بن سید ابراهيم موسوی طهرانی رحمته الله، ساکن و مدفون در نجف اشرف متوفی ۱۳۳۲ هـ. ق. است. جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۲، ص ۴۷۲؛ ج ۱۰، ص ۳۷۱؛ مستدرکات أعيان الشيعة، حسن الأمين، ج ۱، ص ۱۷۹؛ مستدرکات علم رجال الحديث، الشيخ علي النمازي الشاهرودي، ج ۳، ص ۱۸۲.

۳- مراد سید محمد سعید بن سید محمود حبیبی نجفی رحمته الله شاعر و عارف مشهور و متوفی ۱۳۳۳ هـ. ق. است. جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: الأعلام، خير الدين الزركلي، ج ۶، ص ۱۴۲؛ معجم المؤلفين، عمر كحالة، ج ۱۰، ص ۳۹؛ أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۱، ص ۱۸۰، ص ۲۱۳؛ ج ۹، ص ۶۴، ص ۳۴۴؛ ج ۱۰، ص ۱۷۲، ص ۱۷۴؛ الذريعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۱۳، ص ۳۳؛ معجم المطبوعات العربية، اليان سرکيس، ج ۱، ص ۷۴۰.

است^۱، و این یکی دیگر از شگفتیهای زندگی این مرد خارق العاده است و بُعد تازه‌ای به شخصیت او می‌دهد. تا کنون ندیده‌ایم کسی متوجه این نکته از زندگی او شده باشد.^۲

همچنین، فرعونیان این زمان	حال اینان را، بر آن منوال دان
دست حق بنگر که با اینان چه کرد	آیتی کافی است، بهر اهل درد
هم به روم و روس و ایران و فرنگ	کن نظر از عقل، بر این آب و رنگ
تا شود معلوم روس و ویلسن	یا گاری بالدی و یا واشنگتن
پسالمستن، یا گلاستون صدر	یا که ناپلئون، که دارد جاه و قدر
صد هزار ایمن و ز اینان بیشتر	نزد عیسی هست، بسند یک تشر
رتبه حق از کجا، اینها کجا؟!	کور و نادان از کجا؟ بینا کجا؟!
کار حق را نیستند ندان و ریا	پنجه نتوان کرد با حکم قضا
مکر خود بگذار با مکر آفرین	بازخوان، و الله خیر الماکرین
دست حق بیرون شود از آستین	نه سما سرپیچد از وی، نه زمین
غره بر طیاره، ای نادان مباش	در امر از حرص، سرگردان مباش
آلت نزاریه، توپ شصت تیر	این جنود و جیش و این میر و وزیر
با همه این صنع و استعداد تو	کاف و نونی، برکند بنیاد تو
گر که آنان را کمالی حاصل است	از چه، خاک از خون انسانی گل است؟
چيست این جنگ؟ و چه می‌باشد سبب	این همه خون ریختن، از خلق رب؟
هیچ وحشی، این چنین کاری نکرد	هیچ ظالم، این ستم‌کاری نکرد
از تتمدّن، دایماً رانسی سخن	پس خرابش سازی از بنیاد و بن

۱- سیّد جمال‌الدین حسینی، پایه گذار نهضت‌های اسلامی، واثقی، صص ۲۶-۳۱.

۲- خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، صص ۵۲۸-۵۲۹.

خواستی اسلام را سازی تو پست
جای حمد و شکر، ای نادان گول!
هین! ندانستی تو از جهل و جنون
کشورت یکسر، همه ویران کند
سازدت مشغول بر خود آن چنان
این سخن ماند ز «محزون» یادگار
تا شود این راز پنهان، آشکار^۱
دردهای جامعه اسلامی و مسلمانان از نظر سید جمال:

دردهایی که سید جمال در جامعه اسلامی تشخیص داد عبارت بودند از:

- ۱- استبداد حاکم.
 - ۲- جهالت و بی خبری توده مسلمان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن.
 - ۳- نفوذ عقاید خرافی در اندیشه مسلمانان و دور افتادن آنها از اسلام نخستین.
 - ۴- جدایی و تفرقه میان مسلمانان، به عنوان مذهب و غیر مذهب.
 - ۵- نفوذ استعمار غربی.
- سید برای چاره این دردها و بدبختیها از همه وسایل ممکن: مسافرتها، تماسها، سخنرانیها، نشر کتاب، مجله، تشکیل حزب و جمعیت، حتی ورود و خدمت در ارتش بهره جست.^۲

اهداف اصلاحی و درمان‌های پیشنهادی سید جمال:

«سید چاره دردهایی که تشخیص داده بود در امور ذیل می‌دانست:

- ۱- مبارزه با خودکامگی مستبدان. ... کار اساسی این است که مردم ایمان پیدا کنند که مبارزه سیاسی یک وظیفه شرعی و مذهبی است. تنها در این صورت است

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفایه)، مالمیر - ایمانی، ص ۳۶۵.

۲- نهضت‌های اصلاحی در صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۵.

نور و روی و طبع و خویش در جهان	دادی آثار محمد را نشان
گفتی از پستان مریم خورده شیر	هست خود این عیسی بطن الاخیر
چون علی بر شهر هر علمی دری	ظاهر از او قدر و جاه حیدری
مجتبی آسا پر از صلح و وداد	مسلمین را دعوتش بر اتحاد
یکه و تنها و مظلوم و وحید	در میان کفر چون شاه شهید
آن شه حیدر خصال و بت شکن	همچو جد خویش برافراشت تن
یک تنه بر عالمی زد آن فرید	بود عونش از خداوند مجید
سد یاجوج از دم خود بر شکست	ز آیتش شد رایت دجال پست
صعوه و شاهین و کبک و شاهباز	جمله با هم مهربان گشتند و ساز
شیر و گرگ و ببر غزلان و پلنگ	متفق گشتند و یک دل بی درنگ
گرگ را با میش چندین گشت است	که ز الفت شان به هر جا صحبت است
ای بسا صنع جدید بی شمار	گشت ظاهر از دم جان بخش یار ^۱

علل ناکامی سید جمال در تحقق آرمان های خود:

امام خمینی رحمته الله علیه، در مورد سید جمال الدین حلاجی اسدآبادی فرموده اند: «جمال الدین، مرد لایقی بوده است، لکن نقاط ضعفی هم داشته است، و چون پایگاه ملی و مذهبی در بین مردم نداشته، از آن جهت زحمات او با همه کوشش ها، به نتیجه نرسید، و دلیل بر این که پایگاه مذهبی نداشته است، این که چون شاه وقت (ناصرالدین شاه) او را گرفت و با وضع فجیع، تبعید کرد، عکس العملی (از سوی مردم) نشان داده نشد، و زحمات او، چون این پایگاه را فاقد بود، به نتیجه نرسید.»^۲

علامه شهید مرتضی مطهری - اعلی الله مقامه - عدم عکس العمل مردم و

۱- ر.ک: همین کتاب، صص ۱۱۱-۱۱۵.

۲- صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۹۰. (گفتگو با ریچارد کاتم در مورد مسائل ایران).

نداشتن پایگاه ملّی و مذهبی سید جمال‌الدین اسدآبادی، را به عدم درک درست مردم از ایشان و نهضت او و جهل و نادانی و غفلت آنها نسبت می‌دهد و در بیان شرایط و علل تقدّس یک قیام و نهضت می‌فرماید:

«شرط دوم اینکه قیامی مقدّس باشد، این است که آن قیام با یک بینش و درک قوی و با یک بصیرت نافذ توأم باشد؛ یعنی چه؟ یک وقت هست مردمی، اجتماعی، خودشان در غفلتند، بی خبرند، نمی‌فهمند، جاهلند؛ یک آدمی پیدا می‌شود بصیر، چیزفهم، با درک، درد این مردم را از خود این مردم صد درجه بهتر می‌فهمد، دوی این مردم را از خود این مردم بهتر می‌فهمد. در وقتی که دیگران هیچ نمی‌فهمند و هیچ چیزی را درک نمی‌کنند، در ظاهر هم نمی‌بینند و به اصطلاح آن چیزی را که مردم دیگر در آینه نمی‌بینند او در خشت خام می‌بیند، قیام و نهضت می‌کند. پنجاه سال می‌گردد، تازه ملت بیدار می‌شوند که فلان شخص قیام کرد، حرکت کرد، فلان اقدام را کرد، نهضت کرد چون منظوره‌ای مقدّسی داشت، ولی ما در سی سال پیش و پدران مادر پنجاه سال پیش ارزش این (کار) را درک نمی‌کردند. مثلاً مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی ... قیام کرد، یک نهضت اسلامی در کشورهای اسلامی بپا کرد، شما امروز که تاریخ این مردم را می‌خواند، می‌بینید این مرد واقعاً غریب و تنها بوده است. درد این ملت مسلمان را احساس می‌کرد، دوی این ملت مسلمان را احساس می‌کرد، ولی خود ملت نمی‌فهمید، خود ملت به او دهن کجی می‌کرد، خود ملت او را مسخره می‌کرد، ملت از او حمایت نمی‌کرد.

أَرَيْدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

۱- این بیت از عمرو بن معدیکرب است که علی‌علیه السلام آن را به عنوان مثل در مورد ابن ملجم بکار برد. ر.ک: الأغاني، أبو الفرج الأصفهاني، ج ۱۰، ص ۲۵۸؛ ج ۱۵، صص ۱۵۱-۱۵۰؛ ج ۲۱، ص ۸۲ تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي، ص ۱۹۶؛ حياة الحيوان الكبرى، كمال الدين

الدميمري، ج ١، ص ٧٥؛ الذخيرة في محاسن أهل الجزيرة، ابن بسام الشتريني، ج ٣، ص ١٢٥؛ الزاهر في معاني كلمات الناس، ابن الأنباري، ص ٢٨٦؛ زهر الآداب وثمر الألباب، ابراهيم بن علي القيرواني، ج ٣، ص ٧١٤؛ العقد الفريد، ابن عبد ربه، ج ١، ١٠٩؛ ج ٢، ٢٧؛ ج ٥، ٣٣٥؛ مجمع الأمثال، الميداني النيشابوري، ج ١، ٣١٨؛ المحاضرات و المحاورات، جلال الدين السيوطي، ص ١٤٨؛ محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، راغب الاصفهاني، ج ٢، ص ١٦٦؛ نهاية الأرب في فنون الأدب، شهاب الدين النويري، ج ٢٠، صص ٢١١-٢١٢؛ مقاتل الطالبين، أبو الفرج الأصفهاني، ص ١٨، ص ٧٠، ص ١٢٠؛ شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، ج ٢، ص ٤٤٥؛ الإرشاد، الشيخ المفيد، ج ١، صص ١٣-١٢؛ ج ٢، ص ٤٨؛ الرائج والجرائع، قطب الدين الراوندي، ج ١، ص ١٨٢؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣١١؛ ج ٣، ص ٢٤٣؛ مثير الأحرار، ابن نما الحلبي، ص ٢٢؛ بخار الأنوار، العلامة المجلسي، ج ٢٥، ص ٣١١؛ ج ٤٢، صص ١٩٤-١٩٣، صص ٢٦٢-٢٦١، ص ٣٠٨؛ ج ٤٤، ص ٣٤٥؛ ص ٣٦١؛ رائج الشعراء، السيد محسن الأمين، ص ٤٩؛ نهج السعادة، الشيخ المحمودي، ج ٧، ص ٩٧، ص ٩٩، ص ١٠٤، ص ١٢١؛ الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ٣، ص ١١٢٦؛ ص ١٢٠٥؛ جزء أحاديث الشعر، عبد النبي المقدسي، ص ٨٦؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ٦، ص ١١٥؛ ج ٩، ص ١١٨؛ الفوائد الكبرى، محمد بن سعد، ج ٣، ص ٣٤؛ الأخبار الطوال، الدينوري، ص ٢٣٧؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ٣٧، ص ٢٨؛ ج ٥٨، ص ٤٤؛ أسد الغابة، ابن الأثير، ج ٤، ص ١٣٤؛ ذيل تاريخ بغداد، ابن النجار البغدادي، ج ١، ص ٣٣؛ الإصابة، ابن حجر، ج ٤، ص ٥٧٤؛ ج ٥، ص ٤٠٥؛ انساب الأشراف، البلاذري، ص ٥٠٢؛ تاريخ يعقوبي، يعقوبي، ج ٢، ص ٣٦٠؛ تاريخ الطبري، الطبري، ج ٤، ص ٢٧٢؛ الكامل في التاريخ، ابن الأثير، ج ٣، ص ٣٨٨؛ ج ٤، ص ٢٨؛ ج ٦، ص ١٨٢؛ الوافي بالوفيات، الصفدي، ج ١٨، ص ١٧٣؛ البداية والنهاية، ابن كثير، ج ٨، ص ١٦٥؛ أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ١، ص ٥٥٠؛ إعلام الوري بأعلام الهدى، الشيخ الطبرسي، ج ١، ص ٤٤٠؛ اللهوف في قتلى الطفوف، السيد ابن طاووس، ص ٣١؛ العدد القوية، علي بن يوسف الحلبي، ص ٢٣٨؛ غيون الأثر، ابن سيد الناس، ج ٢، ص ٢٩٢؛ سبل الهدى والرشاد، الصالحي الشامي، ج ٦، ص ٣٨٧؛ اللعبة البيضاء، الثبريزي الأنصاري، ص ٧٣٤؛ غريب الحديث، ابن سلام، ج ١، ص ١٣٢؛ معجم مقاييس اللغة، أبو الحسين أحمد بن فارس زكريا، ج ٤، ص ٢٥٣؛ النهاية في غريب الحديث، ابن الأثير، ج ٣، ص ١٩٧؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ٤، ص ٥٤٨؛ ساج

اما ... وقتی که درست زوایای تاریخ روشن می‌شود، می‌بینیم عجب! این مرد چه چیزهایی را در آن روز می‌فهمیده که اکثریت نبود و نه درصد ملت ایران نمی‌فهمیده‌اند. شما لااقل آن دو نامه‌ای را که این مرد بزرگ، یکی به مرحوم آیت الله میرزای شیرازی بزرگ - اعلی الله مقامه - نوشته است و یکی هم به عموم علمای ایران به عنوان یک متحدالمال، مثلاً یکی برای مرحوم حاج شیخ محمدتقی بجنوردی در مشهد، یکی برای فلان عالم بزرگ در اصفهان و یکی برای فلان عالم بزرگ در شیراز، این نامه‌ها را بخوانید، ببینید این مرد چقدر خوب می‌فهمیده است! چقدر درک می‌کرده است! استعمار را چقدر خوب می‌شناخته است و چقدر خوب در صدد بیدار کردن این ملت بوده است! ...»^۱

علامه شهید رحمته الله در تحلیل علل و عوامل این مسأله می‌فرماید: «اشخاص خیلی بزرگ، افرادی هستند که در زمان خودشان موجی، جنجالی آنچنان که شایسته خود آنهاست ایجاد نمی‌کنند ولی در زمان‌های بعد، تدریجاً مثل گنجی که از زیر خاک بیرون بیاید، بیرون می‌آیند و شناخته می‌شوند. (مثل سید جمال). الآن در جهان لااقل هفته‌ای یک مقاله درباره سید جمال‌الدین است! آثاری نوشته می‌شود. کشورهای اسلامی هم به او افتخار می‌کنند...

ایرانی‌ها می‌گویند سید جمال مال ماست، افغانی‌ها می‌گویند مال ماست، ترک‌ها می‌گویند مال ماست چون در ترکیه مرده است. آخرش افغان‌ها پیروز شدند، رفتند

العروس، الزیدی، ج ۷، ص ۱۹۸؛ المجالس الفاخرة في مصائب العترة الطاهرة، السيد شرف الدين، ص ۱۹۵؛ شرح إحقاق الحق، السيد المرعشي، ج ۸، صص ۱۳۰-۱۲۹؛ ج ۱۷، ص ۵۷۰؛ ج ۱۸، ص ۱۵؛ ج ۲۳، ص ۴۰۱؛ ص ۴۰۳؛ ج ۳۲، ص ۶۱۳؛ الأعلام من الصحابة والتابعين، الحاج حسين الشاكري، ج ۶، ص ۱۲۰؛ الإمامة وأهل البيت، محمد بيومي مهران، ج ۲، صص ۳۱۹-۳۲۰؛ خزنة الأدب، البغدادي، ج ۶، ص ۳۳۲؛ ج ۱۰، ص ۲۲۷.

۱- حماسه حسینی، استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۷، صص ۱۰۶-۱۰۵.

استخوانهای سید جمال را از ترکیه به افغانستان بردند؛ در صورتی که سید جمال خودش را نه به ایران می‌بست، نه به افغان، نه به ترک و نه به عرب (البته ظاهراً ایرانی بوده) نه به مصر می‌بست و نه به جای دیگر. مصریها افتخار می‌کنند که بله، سید جمال آمد به کشور ما و قدرش را شناختند و در اینجا بود که علمایی مثل محمد عبده به او گرایش پیدا کردند و او توانست یک حزب تشکیل بدهد و اصلاً اوج گرفتن سید جمال از اینجا بود، پس ما از همه به سید جمال نزدیکتر هستیم. ولی در زمان خودش به هر جا که می‌رفت، او را طرد می‌کردند. به ایران خود ما که آمد، با چه وضع نکبت باری او را تبعید کردند! مدتها در حضرت عبدالعظیم متحصن بود. در زیستان خیلی سردی که برف بسیار سنگینی هم آمده بود، ریختند و او را از بست خارج کردند، سوار قاطر کردند و مثل جدش (امام) زین العابدین علیه السلام پاهایش را به شکم قاطر بستند و در آن هوای سرد او را از طریق غرب ایران (همدان و کرمانشاه) از مرز خارج کردند. حتی یک نفر هم چیزی نگفت. حالا هر کسی افتخار می‌کند که من درباره سید جمال مقاله‌ای خواندم.

سید جمال در زمان خودش شناخته نشد. البته در مصر عده‌ای روشنفکر دورش را گرفتند ولی بعد انگلیسی‌ها او را تبعید کردند. مدتها در همدان و ماها در نجف بود. اصلاً چهار سال ابتدای حیات علمی این مرد در نجف بوده است. فرهنگ سید جمال، فرهنگ اسلامی است (و اهمیت او هم به همین است) یعنی تحصیلات عالی‌اش تحصیلات عالی اسلامی است. در نجف در درس استاد الفقهاء، شیخ مرتضی انصاری که در زهد و تقوا و علم و تحقیق مرد فوق العاده‌ای بود، شرکت داشته و اخلاق و فلسفه و عرفان را نزد مرد بزرگ دیگری به نام آخوند ملا حسینقلی همدانی خوانده است.

کم کم آن محیط را که در آن وقت تعلق به عثمانی داشت، تحمل نمی‌کرد و استادانش به او گفتند بهتر این است که تو مهاجرت کنی و بروی دنبال ایده‌هایی که

داری.

الآن که حساب می‌کنم، می‌بینم نهضت‌هایی که یکی بعد از دیگری در جهان اسلام پیدا شد، مرهون زحمات او بود (بعضی از قسمت‌های این مطلب، هنوز درست رسیدگی نشده است). یعنی تخم‌هایی که او کاشت، یکی از آنها هم در زمان خودش ثمر نداد، ولی بعد از مرگش همه آنها ثمر دادند. نهضت‌هایی که بعد در مصر شد، نهضت‌هایی که در هند شد، نهضت مشروطیت و حتی نهضت تنباکو در ایران از ثمرات تلاش‌های اوست. و از جمله مطالبی که در شرح حال او نوشته‌اند، این است که نهضت استقلال عراق - که بعد از مشروطیت روی داد - مدیون اوست، چون اکنون ما در تاریخ کشف می‌کنیم که کسانی که این نهضت را رهبری می‌کرده‌اند، از دوستان سید جمال بودند.

این است که می‌گوییم در آن خیلی بزرگ هر مقدار هم که در زمانشان شناخته بشوند، شناخته نمی‌شوند. در زمانهای بعد بهتر شناخته می‌شوند و ارزششان بهتر درک می‌شود.^۱

مرحوم محیط طباطبایی می‌نویسد: «سید جمال‌الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه‌سازی کرد و شالوده اصلی قبول حکومت مشروطه حذید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد. در روزی که علمای بزرگ تهران و عتبات در صدر نهضت مشروطه قرار گرفته بودند، معلوم شد حسن ظن و حدس صائب سید جمال‌الدین درباره عنصر مشروطه‌ساز ایران به خطا نرفته بود و از حرکت ترمزد تنباکو تا مهاجرت به قم و پشتیبانی علما از مشروطه‌خواهان در برابر کودتای باغشاه، همه جا روح او را هنمای کسانی بود که هریک در مقام مقتدی الانامی قرار

دارند.^۱

سید جمال به ایران که می‌رسد، نخست به سراغ ناصرالدین شاه می‌رود و از او «دوگوش شنوا» برای شنیدن حرف حق می‌طلبد! و سپس مسأله «قانون‌گرایی» و اجرای قانون را به جای خود کامگی مطرح می‌سازد که شاه را، طبق معمول، خوش نمی‌آید! و سید باز با تبعید و اخراج محترمانه از موطن خود روبرو می‌گردد؛ اما مبارزه ادامه می‌یابد و پس از سفر مجدد به ایران، چون از اصلاح ناصرالدین شاه ناامید می‌گردد، از حکومت ضد مردمی او به شدت انتقاد می‌کند که این بار در حرم حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) دستگیر و با وضع بسیار شدید و سختی از ایران اخراج می‌شود، و سید در عراق - که به آنجا تبعید شده بود - از میرزای شیرازی خواستار مبارزه منفی در برابر سیاستهای انگلیس می‌گردد و از او می‌خواهد که با «تحریم تنباکو» توان اقتصادی انگلیس را در ایران تضعیف کند و سپس خواستار خلع ناصرالدین شاه از سلطنت می‌گردد.

سید در افشای توطئه استعمار انگلیس - آبادی داخلی آن در ایران، نقش اساسی داشت و همین افشاگریها و نامه‌های سرگشاده بود که سرانجام به صدور فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و الغای قرارداد استعماری رژی، منجر می‌گردد. نامه‌ها و اسناد به جای مانده از آن دوران، به خوبی نقش پایه‌ای سید را در این مبارزه و پیروزی آن نشان می‌دهد.^۲

سید اکرم جمال‌الدین راد	مسنیع عیلم خیداوند و داد
در مقال وحی آثارش چنین	کرده ذکر آن عروة الوثقای دین
آدمی را حکمت و فضل و ادب	هست در عالم تمامی مکتسب

۱- ر.ک: نقیش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، محیط طباطبایی، ص ۵۲.

۲- سید جمال‌الدین بزرگ و انقلاب مصر، جواد حنکو، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

گر نماید ترک آداب و رسوم	آنچه اندر شرع و عقل است و علوم
یا دهد دست طبیعت اختیار	باز بسپارد به فطرت او مهار
دان ز حیوانات او را پست‌تر	همچو کالانعام بل گمراه‌تر
گر به چشم و فکر و عقل دوربین	بنگری نیکو ترا گردد یقین
گر به هر دور امتی را در نجات	ره‌نما و سائق و روح حیات
پیشوایان همان امت بود	این سخن بی‌ریب و بی‌شبهت بود ^۱

شهادت سید جمال:

وقتی سید جمال در دربار خلافت عثمانی نفوذ می‌کند، طرح خاص خود را برای نجات ملل مسلمان و پیشرفت و ترقی آنان، از طریق برنامه وحدت مسلمانان و تقریب بین مذاهب اسلامی، با سلطان عبدالحمید در میان می‌گذارد و پس از موافقت وی، دهها نامه به امای، بزرگ شیعه و سنی، در ایران و عراق و مصر و افغان و هند و ... می‌فرستد و آنها را به وحدت دعوت می‌کند. اما ارتجاع جیره‌خوار که در کنار خلیفه عثمانی بود، از برچیده شدن دکان عوام‌فریبی و از بین رفتن منافع شخصی خود، که از ایجاد اختلاف بین مسلمانان شیعه و سنی به دست می‌آمد، نگران می‌شود؛ بنابراین با نیرنگ و دسیسه، سلطان را به تحریک می‌کند و سلطان وظیفه استعمار انگلیس را به عهده می‌گیرد و سید از امامبول نیز اخراج و تبعید می‌گردد.

سید این بار با استفاده از فضای سیاسی فرانسه، به نشر مجله «العروة الوثقی» با همکاری شاگردش، شیخ محمد عبده، می‌پردازد که این مجله، بخشی از فعالیتها و اقدامات سید در فرانسه را نشان می‌دهد؛ و متأسفانه به علت مکتوم ماندن اسناد آن

دوران در آرشیو دولت فرانسه، حقایق بسیاری همچنان ناگفته مانده است^۱ سید پس از تبعید به لندن، مبارزه را از آنجا علیه ناصرالدین شاه و دولتهای وابسته آغاز می‌کند و مجله «ضیاء الخافقین» را منتشر می‌سازد که به علت واکنش مقامات انگلیس، مجله تعطیل و سید طبق دعوت و درخواست مقامات عثمانی، برای ادامه گفتگو با سلطان عبدالحمید در احیای اندیشه وحدت طلبانه به استانبول باز می‌گردد.

همزمانی پذیرش این دعوت با ترور ناصرالدین شاه در تهران - به دست یکی از مریدان سید میرزا آقاخان کرمانی - سلطان عبدالحمید و دیگر درباریان عثمانی را نگران می‌کند و از طرفی هم دولت ایران، به عنوان اینکه سید یک تبعه ایرانی است و قاتل شاه را تحریک کرده است، خواستار دستگیری و تحویل او به ایران می‌گردد؛ ولی سلطان عبدالحمید ترجیح می‌دهد سید را در «یلدیز سرای» - یکی از خانه‌های خلیفه - زیر نظر قرار دهد.

۱- البته نسخه‌ای از مجله عروة الوثقی در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی^{رحمه الله}، ضمن مجموعه آیت الله محمد حجت، به شماره ۱۶۵۹ (۷۷۱) برگ خشتی، در شهر مقدس قم وجود دارد که دارای آسیب دیدگی و ناقص است و چنین روع شده است: «يوم الخميس في ۱۵ جمادي الاولی ۱۳۰۱ و ۱۳ مارس ۱۸۸۴ ربنا عليك توكلنا و اليك انبنا و اليك المصير هذا ماتمه العناية الالهية في قول الحق متعلقا باحوال الشرق ...» ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی^{رحمه الله}، ابوالفضل عربزاده، ص ۵۲۴.

میرزا لطف الله در چند مورد به این مجله اشاره کرده‌اند:

سید اکرم جمال‌الدین راد

منبع علم خداوند و داد

در مقال وحی آشارش چنین

کرده ذکر آن عروة الوثقای دین

همین کتاب، ۹۱

رمز عروة الوثقی، خواند و رشته یکتا کرد

شورش قیامت را، از قیام بر پا کرد

همین کتاب: ۱۸۸

بدین ترتیب سید نخست محصور و سپس ممنوع الملاقات می‌گردد و سرانجام هم پس از بیماری دندان یا مسمومیت ناشی از تزریق طبیب ویژه شاه عثمانی، به شهادت می‌رسد و در «شیخ لرمزارلقی» استانبول، به خاک سپرده می‌شود.^۱ تاریخ شهادت وی را اغلب ۱۳۱۴ ه. ق. نوشته‌اند^۲، و بعضی نیز ۱۳۱۵ را ضبط کرده‌اند.^۳ محزون اسدآبادی در اشاره به شهادت سید با مسموم شدن توسط سلطان عبدالحمید عثمانی گوید:

آن مسیحای زمان از آیتی، فتنه دجال را اندر شکست
بهر رفع ظلم از مظلوم زار ظالمان را کله و مغفر شکست
خوان احسان، معارف گسترید جاهلان را، جلوه در منبر شکست
آیتی از او بود، کلین شب و خرس قوت و بازوی یکدیگر شکست
حیرتی منما اگر سگ یغود در احد، دندان پیغمبر شکست
برخوراندش زهر کین، عبدالحمید از غمش، این گنبد اخضر شکست
ز آتش غم هر زمان «محزون» زار زین محبت، عود در مجمر شکست^۴
و انصاف را که میرزا لطف الله اسدآبادی چه نیکو بروده است:

مقتدای قوم گر باشد نبیل صاحب افکار و اخلاق جمیل
هیئت مجموعه را آنآ فآن در نمو و ازدیاد آرد عیان
بهجتی گردد در ایشان جلوه‌گر دمبدم اندر نضارت تازه‌تر

- ۱- سید جمال الدین بزرگ و انقلاب مصر، جواد حقگو، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲- إيضاح المکنون، إسماعیل باشا البغدادي، ج ۱، ص ۲۲۵؛ هدية العارفين، إسماعیل باشا البغدادي، ج ۲، ص ۳۹۴؛ الذريعة، آقا بزرگ الطهراني، ج ۷، ص ۱۳۳؛ ج ۱۷، ص ۱۳۵، ص ۱۴۵؛ ج ۲۴، ص ۴۳۲؛ ج ۲۵، ص ۲۲۷؛ معجم المؤلفين، عمر كحالة، ج ۳، ص ۱۵۴؛ ج ۷، ص ۵۴؛ أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۴، ص ۲۰۶.
- ۳- ر.ک: الأعلام، خير الدين الزركلي، ج ۶، ص ۱۶۸؛ أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۴، ص ۲۰۶.
- ۴- ر.ک: همین کتاب، صص ۱۲۸-۱۲۷.

متحد در قول و در فعل و سداد	جمله آحاد آنها از رشاد
سربه سر اخلاقشان نیکو بود	هر یک از ایشان فرشته‌خو بود
در غنا و ثروت و جاه و جلال	متّصف باشند در علم و کمال
برتری دارند بر قوم دگر	از علوّ قدر و از علم و هنر
سرفراز آیند نزد هر امم	در سموّ طبع و افکار و هم
جاهل و نادان و گمراه در طریق	گر که باشد پیشوای آن فریق
مملو از اخلاق و از عادات شوم	خالی از افکار و عاری از علوم
جمله در چاه ضلالت سرنگون	پیروانش افتد از جهل و جنون
فقر و فاقه باز گیرد در میان	آن گره، کور و نادان را چنان
مرگشان خوشتر بود از زندگی	کز پریشانی و از درمماندگی
منهدم سازند قصر اتفاق	رفته رفته از شقایق و از اتفاق
از جهان معدوم گردد نامشان	در تلاشی رو نهد اجزایشان
در دو عالم هست از علم و هنر ^۱	زانکه انسان را سعادت ای پسر

نام و نسب و تاریخ تولد محزون اسدآبادی:

بر اساس آنچه که صفات الله جمالی - فرزند شاعر - و مرحوم آقابزرگ طهرانی ذکر کرده‌اند، میرزا لطف‌الله مستوفی، فرزند میرزا حسین المستوفی ابن میرزا حبیب الله المستوفی ابن مهدی ابن میرزا حسین المستوفی است^۱.

مادر میرزا لطف‌الله نیز، طیبیه بیگم حسینی، دختر سکینه بیگم و سید صفدر بن علی بن محمد بن محمد حسینی و خواهر سید جمال‌الدین اسدآبادی است.

میرزا لطف‌الله مستوفی، در روز جمعه، ۲۲ ربیع الأول سال ۱۲۷۳ هجری قمری، مطابق با پنج‌شنبه، سی‌ام آبان‌ماه ۱۲۳۵ هجری شمسی، و ۸ نوامبر ۱۸۵۶ میلادی، در اسدآباد همدان دیده به جهان گشود.

تحصیلات:

محزون اسدآبادی، علوم مقدّماتی، اعم از علوم ادبی عربی و فارسی و علوم قرآنی را نزد مرحوم سید صفدر حسینی - پدر سید جمال‌الدین اسدآبادی - که از علمای معتبر و مورد اعتماد اسدآباد بود، فراگرفت. در سن ۱۰ از چندی توقف، مبانی علوم حکمت و فلسفه و عرفان و الهیات عام و خاص را در محضر سید جمال‌الدین اسدآبادی - ذایی خود - آموخت و در نتیجه، می‌توان گفت که مبانی معرفتی محزون اسدآبادی در مکتب سید جمال‌الدین اسدآبادی تکوین و پرورش یافته است و باید او را شاگرد و پرورش یافته مکتب سید جمال‌الدین اسدآبادی دانست.

هر چند مدت زمان بهره‌گیری محزون، از خوان فضل و دانش سید جمال‌الدین، به حسب ظاهری، کوتاه بوده است و از طرف دیگر دوران حیات میرزا لطف‌الله،

۱- دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، ص ۳؛ الذریعة إلى تصانیف شیعة، آقابزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

مقارن با ایّام هرج و مرج و آشوب و جنگ و گریزهای داخلی ایران، سپری شده است؛ اما محزون، همواره در کسب فضائل و معارف بایسته از پا ننشست و به ارتقاء فضائل و درجات علمی و معرفتی خود می پرداخت.

بی گمان اگر اوضاع زمانه مساعدتر بود، میرزا لطف الله، در جمع شاگردان سید جمال الدین اسدآبادی از پایه و مایه ای بیشتر از کسانی چون محمد عبده و میرزا رضای کرمانی، دست می یافت. چرا که علاوه بر رابطه مریدی و مرادی، رابطه خویشی نیز مزید توجّه طرفین به یکدیگر بوده است.

علاوه بر این، محزون در کودکی نیز شاگرد سید صفدر حسینی - پدر سید جمال الدین اسدآبادی - بوده است؛ بر پایه همین تربیت یافتگی از دامان این خانواده است که محزون می گوید:

می شناسند عارفان، این درّه بی قدر را که کدامین آفتابم پروریده در کنار
تربیت، من از کدامین مهر رخشان گشته ام وز کدامین باغبان، نخلم چنین آورده بار
من همانستم، که بشنودم به نزد خاص و عام از لب معجز نشان یار، تحسین چند بار
رخست پرواز دادم، آن شه سیمرغ قاف تا چو عنقه، آشیان سازم به اوج کوهسار^۱
بعد از هجرت سید جمال الدین، محزون همواره در ایران وی در سوز و گداز بود و در هجر رخ وی اشک ز خونابه جگر می ریخت و با ناله و افغان امید دیدار یار سفر کرده در دل می پروراند.

همه صفای صفا، از صفای مشکاة است یکی است نور، و من از آن نکو خبر دارم
ولیک از غم هجر رخ جمال الدین به دیده اشک، ز خونابه جگر دارم^۲

روز ایّام وصالش، جان به قربانش نکردم نزد جانان شرمسار و نادام، در انفعال

بر جنونم می‌کشاند هر طرف، خیل خیالم
 شاید افتد بار دیگر، یک نظر بر آن جمال
 من ز هجران می‌شود هر دم فزونتر، اشتعال
 ای بهستی رو، فرشته‌خو، بت نیکو خصال
 خواه بر جانم ببخشی، خواه سازی پایمال
 ای جمال‌الدین به سوی خود نمایی ارتحال^۱

لشکر غم صف کشیده از یمین و از یسارم
 جر مسیحای دلم یاران به بالینم میارید
 مهر گرم هر کسی، افسرده گردد از جدایی
 از خدا خواهم، شبی جانا تو را در خواب بینم
 یک سر مو نیست جز تو، در سراپای وجودم
 می‌نماید موت خود محزون ز درگاهت تمنّا

ای ضیاء مشرقین و مغربین
 لیس كأس الشرب، ألا فی المطر
 اسقنی خمراً و قل لی إنها
 یابن خیر المرسلین یا ذا النعم!
 و لی سلیل پاک شاه لا فتی!
 ز آفرینش جمله، او را برگزید
 حق سلطان شهید کربلا
 در تو ظاهر دلم آثار کمال
 تا ببینم آن رخ چون آفتاب
 کیف احرقنی بنار اشتیاق؟^۲

ای جمال‌الدین و نور نیّ‌ترین
 گشتم از هجران پیر و دیده‌تر
 ای جمال‌الدین بها فز و بها
 قسمت «محزون» از این می‌کم کرم
 یا جمال‌الدین! یابن مصطفی
 حق یزدانی که احمد آفرید
 حق قدر و جاه شاه اولیا
 حق یزدانی که بخشیدت جمال
 بار دیگر برگشا از رخ نقاب
 طاقتم جانا دگر گردیده طاق

عاقبت، در دو سفری که سید جمال‌الدین اسدآبادی به ایران داشت (۱۳۰۴ و ۱۳۰۸ هـ. ق.)، آرزوی محزون، جامه عمل پوشید و ایامی که سید در منزل حاج سید حسین امین‌الضرب اقامت گزیده بود، محزون به عنوان معتمد و منشی و نویسنده مقالات وی، پروانه‌وار گرد شمع جمال مراد خود می‌گشت و از این طریق

با بسیاری از رجال علمی و دولتی مراوده و مکاتبه داشت و از سوی آنان مورد احترام قرار گرفت.

همین روابط نزدیک و عمیق و آگاهی دقیق از زوایای زندگی سید جمال الدین، باعث شد تا میرزا لطف الله، کتاب باارزش «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی»^۱ را تدوین و تألیف نماید که ضمن آنکه مرجع قابل اعتنا و اعتمادی برای همه مورّخین و دانشمندان فارسی زبان است، به زبان عربی نیز ترجمه و در ممالک عربی زواج یافته است.^۲

محزون، علاوه بر این، تعدادی از مقالات و خطابه‌های سید جمال الدین را گردآوری کرد و بعدها توسط صفات الله جمالی - فرزند وی - استنساخ و تنظیم و با عنوان «مقالات جمالیّه» به چاپ رسید و چندین چاپ از آن تاکنون صورت گرفته است.^۳

آثار محزون اسدآبادی:

۱- دیوان اشعار؛ شامل غزلیات، قصائد و مستطعات و ترجیعات^۴ در

۱- این کتاب بارها به چاپ رسیده است که از آن جمله‌اند: ایرانشهر، برلین، ۱۳۰۴ ه. ش؛ کلمه شروق، نشر سما ۱۳۷۹ ه. ش؛ نشر سحر، تهران، بی تا؛ بنگاه دین و دانش، تبریز، ۱۳۲۶ ه. ش؛ دار الکفر، قم، ۱۳۴۹ ه. ش.

۲- ر.ک: حقیقه جمال الدین الافغانی، لطف الله بن حسین الاسدآبادی، ترجمه و قدم له و علق علیه، عبد النعیم محمد حسنین؛ جمال الدین الاسدآبادی المعروف بالافغانی، لطف الله بن حسین الاسدآبادی، صادق نشاط، عبد النعیم محمد حسنین؛ جمال الدین الاسدآبادی المعروف بالافغانی التعریف به و بآثاره، لطف الله بن حسین الاسدآبادی، عبد النعیم حسنین.

۳- مقالات جمالیّه، به قلم جمال الدین اسدآبادی، گردآورنده لطف الله اسدآبادی، استنساخ و ترکیب صفات الله خان جمالی اسدآبادی، مؤسسه خاور، تهران، ۱۳۱۲ ه. ش؛ انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش.

۴- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵. دیوان اشعار

موضوعات اخلاقی، عرفانی، مذهبی، مسائل اجتماعی و ملی، بالغ بر ۳۰۰۰ بیت.
۲- صفائیه^۱؛ در بحر رمل به تقلید از مثنوی مولوی و مثنوی‌های شیخ بهائی،
مشمول بر مبانی عالی عرفانی و دینی و مذهبی^۲.
۳- رساله‌ای در تعریف علم عروض^۳ و قافیه و علوم بلاغی و آرایه‌های ادبی^۴.
۴- شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی^۵؛ شرح آن
گذشت.

۵- مقالات جمالیه؛ مقالات و خطابه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی که شرح
آن گذشت.

۶- لغت‌نامه عربی به فارسی. که به بهترین طرز و اسلوب برای هر حرفی از
حروف تهجی، ۲۸ باب دشوده که در موقع لزوم، به آسانی می‌توان ترجمه هر لغتی
را یافت و به دست آورد.^۶

✍ محزون اسدآبادی، با تصحیح مجدد و شرح کامل و تعلیق و حواشی بایسته توسط دکتر
محمدابراهیم مالمیر و محمدتقی ایمانی به چاپ رسیده است.

۱- همان.

۲- این کتاب با شرح مبسوط توسط نویسندگان کتاب حاضر به چاپ رسیده است. ر.ک: بزم
صفا (شرح مثنوی صفائیه)، دکتر محمدابراهیم مالمیر، محمدتقی ایمانی، انتشارات پیام
حجت، ۱۳۹۱ ه. ش.

۳- الذریعة إلى تصانیف الشیعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

۴- این کتاب نیز با تصحیح علمی و شرح مبسوط و تعلیق و تحشیه وافیه و کافی توسط دکتر
محمدابراهیم مالمیر و محمدتقی ایمانی به چاپ رسیده است.

۵- الذریعة إلى تصانیف الشیعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

۶- دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات‌الله جمالی،
مقدمه، صص ۶-۷.

متأسفانه این کتاب نافع و سودمند نیز تا کنون به چاپ نرسیده است تا در دسترس عموم قرار
گیرد و مورد استفاده همگان واقع شود!

۷- کتاب جفر؛ در مبانی و اصول علم جفر و حروف و قواعد زُئِر و بینات و احکام حروف و اعداد^۱.

۱- صفات الله جمالی - فرزند محزون - گوید: کتاب جفر او «داستانی دارد که مکرر شرح آن را از زبان خودش شنیده‌ام و خلاصه آن از این قرار است: پدرم می‌گفت: «در ایام کودکی با برادرم میرزا شریف‌خان مستوفی، به مکتب می‌رفتیم. فقیر ژولیده‌ای وارد مسجد - که محل مکتب بود - گردید و در کنج دیوار حیاط مسجد، برابر ما قرار گرفت. بعد از چند دقیقه، مرا مخاطب قرار داده گفت: «اگر چیزی بگویم می‌توانی بنویسی؟» گفتم: «آری!» گفت: «یکی از اسماء الله را روی ورقه کاغذ بنویس و پهلوی خود نگهدار، تا بگویم کدام یک از اسماء را نوشته‌ای!» چون آن وقت نمی‌دانستم اسماء الله کدام است، به جای اسماء الله، اسماعیل نوشته بودم. درویش، در همانجایی که نشسته بود و با ما چند متر فاصله داشت، قلمدان و کاغذی را از چنته خود بیرون آورده، مشغول نوشتن شد. بعد از چند دقیقه گفت: «من به تو گفتم یکی از اسماء الله را بنویس. چرا اسماعیل نوشته‌ای؟»

من در آن کودکی متعجب شدم که چرا این شخص که با هم فاصله زیادی داریم، فهمید من چه نوشته‌ام؟ گفتم: «اسماء الله را ملتفت نیستم. چند اسم از اسماء الله را شمرد و گفت: «هر کدام از اینها را می‌خواهی انتخاب کن و بنویس.» یکی از آن اسماء را نزد خود اختیار کرده، نوشتم. باز به همان قانون اولیه مشغول نوشتن شد و بعد چند دقیقه، همان اسمی را که تعیین کرده و نوشته بودم، گفت: «فلان اسم است.» تعجب بیشتر شد و متحیر گردیدم که از کجا این شخص این قوه درآ که را پیدا کرده و می‌داند که من کدام یک از این اسماء را نوشته‌ام. باز اظهار کرد: «حالا هر چه دلت می‌خواهد بنویس.»

چون پدرم میرزا حسین مستوفی مدتی بود به تهران مسافرت کرده و طول مسافرت پدر، بر ما مؤثر گردیده بود، نوشتم: «می‌خواهم بدانم پدرم کی از تهران می‌آید.» باز، درویش مشغول نوشتن شده، بعد از ساعتی گفت: میرزا حسین، پدر شما، بعد از چند ماه و چند روز دیگر سالمأ خواهد آمد. (متأسفانه مدت آن از نظر نگارنده فراموش شده!)

پدرم می‌گفت: «گفته او را یادداشت کرده، حساب آن را نگاه داشتیم. درست در همان مدت و تاریخی که درویش معین کرده بود، پدرم از سفر مراجعت کرد و به منزل وارد شد.

این پیشگویی، در همان اوان کودکی حس کنجکاوی را در من ایجاد کرده، کم‌کم نزدیک درویش رفته و با او تماس گرفته، دیدم در بالای صفحه کاغذ این عبارت را نوشته است «یا عَلَامُ الْغُیُوبِ!» می‌خواهیم بدانیم مطلب چیست.» پس از آن، چند سطر از حروف هجا را با ترتیب خاصی

۸- جنگ محزون^۱: این جنگ بسیار با اهمیت که تنها نسخه خطی آثار محزون اسدآبادی در دسترس است، با شماره ۷۴۷ در کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله، در قم نگهداری می شود و اطلاعات مجموعه مطابق فهرست نسخه های کتابخانه، چنین است:

کاتب: صفات الله.

تاریخ کتابت: ماه رجب ۱۳۱۴ - چهارشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۷، نستعلیق، به خط مؤلف جنگ^۲، ماه رجب ۱۳۱۴. رساله فوائد مشروطه، نستعلیق، صفات الله،

نوشته و در آخر صفحه، از حروف مقطعه، مطلب را استخراج نموده است. ...

میرزا لطف الله پس از مشاهده این خوارق عادت، از همان تاریخ تا آخر عمر برای رسیدن به این مقام و یافتن کلید این علم لدنی که موهبت آن وابسته به نظر امام همام است، زحمات ها کشیده و رنج ها برده، که کمتر کسی طاقت تحمل آن را دارد. بر من درست معلوم نشد که تا چه اندازه در این فن توفیق حاصل نمودند، اما چیزی که ممتنع و مسلم گردید، این است که در قواعد علم حروف و زُبر و بینه و تفسیر و استخراج اعداد، بهره مندی بی وافر حاصل نموده و اطلاع وسیعی پیدا کردند.

کتاب جعفر او که مطالبش را از منابع و مآخذ صحیح استناد این علم لدنی و الهی اقتباس نموده و تمامی آن را به خط خودش از روی قواعد صحیحی در آن کتاب نوشته اند، برای طالبین این علم، پرارزش و راهنمای بسیار مفیدی است. ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، صص ۷-۹.

۱- صفات الله جمالی از چند جنگ نفیس از محزون سخن گفته است که این جنگ معرفی شده یکی از آنهاست. او در این مورد گفته است: «دیگر از گردآورده های او چند جنگ نفیس است، که در موقع مطالعات کتاب دانشمندان و پیشوایان قوم، هر جا مطالب گزیده و سودمندی به نظرش رسیده و آن را به حال اجتماع مفید دانسته، تمام آنها را یادداشت نموده که اگر چاپ و منتشر شود، مورد توجه و استفاده دوستداران علم و ادب واقع خواهد شد. ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، ص ۹.

۲- بر خلاف آنچه که در نسخه شناسی آمده است، در این جنگ نمونه خط میرزا لطف الله

چهارشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۷، از روی نسخه چاپی. ۲۲۳ گ، سطور مختلف،
۱۳×۲۱ سم.

مؤلف: لطف الله بن میرزا حسین مستوفی اسدآبادی، محزون (ق ۱۴).

کاتب: لطف الله بن میرزا حسین مستوفی اسدآبادی محزون (ق ۱۴).

موضوعات: متفرقه.

بخش بندی: این جنگ دارای مطالب متفرقی است بدین ترتیب: ترجمه آیاتی به
ترتیب موضوعات، ترجمه بعضی از کلمات کوتاه ائمه، اشعار و قصائد متفرقه
از شعرا، مقالات سیاسی، مجموعه‌ای از اشعار محزون، دارای ترجیع بند و
غزلیات و قصائد^۱.

معاصران و معاشران و دوستان:

میرزا لطف الله با بسیاری از عظاما، عرفا و وارستگان از طبقه روحانیان و غیر آن،
سابقه دوستی دیرین و حشر و نشر شیرین داشته است که مطابق آنچه که فرزند
وی بر شمرده‌اند عبارتند از:

۱- سید هادی روح القدس؛ عمه زاده سید جمال الدین و پدر مرحوم سید
رکن الدین الف. او از علمای متدین و با فضل و فضیلت و دارای ذوق سرشار ادبی و
هنری بوده و دیوانی مشتمل بر غزلیات آبدار عرفانی دارد^۲.

اسدآبادی و عبالحسین مشکاة و صفات الله جمالی و ... وجود دارد و به یک خط نوشته
شده است!

۱- ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی
نجفی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲- دیوان غزلیات عرفانی، مرحوم سید هادی روح القدس را صفات الله خان جمالی به خط
خویش نوشته‌اند که متأسفانه هنوز تصحیح نشده و به زیور طبع آراسته نگردیده است! ر.ک:

در وصف حاجی سید هادی روح القدس، از علماء اسدآباد

دارای طبعی روان و ذوقی سرشار، و عرفان مشرب بود

یار تا بر دلربایی مایل است	بر سر آزار این جان و دل است
... جان به کف بهر نثار مقدمت	بر درت، «محزون»، ستاده سائل است
ای صبا! بر درگه روح القدس	عرض کن حال مرا، کو عادل است
گو: تو واقف هستی از اسرار عشق	مخبری، از آتشی کاندر دل است
عاشقان دانند سرّ عشق را	غیر عاشق، زین سخنها غافل است
چيست چاره، از برای وصل یار؟	ساز باید، یا که سوزم باطل است
سوزم و سازم به نار عشق، چنند؟	کی مرادم از وصالش حاصل است؟
بر علاج، بر زبان عاشقان	آنچه فرمایی، شفای عاجل است

دیوان اشعار

بر جمالی کردم آخر دیدر باز	که بدی مرآت حسن چهره ساز
روح قدسش همدم و همراز بود	احمد آسا در لبش اعجاز بود
... فیض روح قدسیم امداد کرد	این خراب از لطف خود آباد کرد ^۱

دی روح قدس کرده خطابم به این سخن	کوتاه کن بس است دگر چون و این چرا
تا کی ز بحر طبع برون آوری چنین	ایسن گونه گونه لولو لالا و گوهرها
داری بسی متاع تو از دانش و خرد	کاسد شده است نیست کسی تا کند شرا
در این زمان چه مشک و چه پشک است یک بها	کی داند این بهای متاع موقرا

دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، ص ۱۲.

خر مهره گر رواج بگیرد تو را چه غم قیمت نکاهدت ز درخشنده گوهرها
عطار بسوی مشک نداند نهان کند حق داری آنکه هست درین طبله عنبرها
شیرین کند کلام تو محزون مذاق جان داری به کام خویش مگر شهد و شکرا
دیوان اشعار

۲- سید رکن الدین، متخلص به «الف»؛ فرزند مرحوم حاج سید هادی روح القدس که دارای طبع روان و طلاق لسان بوده است^۱. محزون اسدآبادی غزلی با ردیف رکن الدین در مورد ایشان سروده است:

مخاطبه‌ای با آقای آقا سید رکن الدین اسدآبادی، متخلص به «الف»
فرزند روح‌مد پیرو شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و طالب طریقت علوی
مرحوم حاجی سید هادی روح القدس - طاب رمسه الشریف -

تا که شد دل و جانم آشنای رکن الدین: باختم دل و جان را، در هوای رکن الدین
یک دو جام می در ده، ساقیا به یاد از اییا! بزن نی را بر نوای رکن الدین
بزم دل اگر خواهی ای صفا مصفاً تو زیبا ز زینتش در ده از صفای رکن الدین
او چو یوسف مصر و من چو پیر کنعانم دیده‌ام شود روشن، از لقای رکن الدین
هاشمی نژادان را، این چه قدرت و جاه است! موسیا! ببین ازدهای رکن الدین
نیست جای دو سلطان بر یکی سریر، اما ده فقیر می‌خسبد در ردای رکن الدین
توبه کردم ای زاهد، من ز زهد و از تقوی بعد ازین ننوشم می، بی رضای رکن الدین
خواهی ار شوی بینا، با من آ به میخانه ساغری به سر برکش، بین بهای رکن الدین
خود تو دیده‌ای «محزون»، بی وفایی خوبان تا چه آیدت بر سر، از وفای رکن الدین
دیوان اشعار

۱- دیوان اشعار سید رکن الدین الف، به خط صفات الله خان جمالی استنساخ شده است و اما متأسفانه هنوز به زیور طبع متحلی نگشته است!

خطاب به مشکاة گوید:

سید جلیل من، مونس و خلیل من
بر «الف» حروفاتی، بر «صفات» مرآتی
دل که برده‌ای از من، دست غیر مسپارش
خود مگر تو مشکاتی، ظاهر است آثارش
دیوان اشعار

۳- سید عبدالحسین مشکاة؛ که سالکی وارسته و عارفی با وجد و حال بوده،
اشعار و مدایح و مرثیاتی عارفانه او در طریق سلوک و مناقب و فضائل ائمه
هدی علیه السلام و بزرگان طریقت مورد توجه اهل ذوق و سالکین طریق بوده است. میرزا
لطف الله محزون او را خضر راه خود خوانده:

لطف شه خضر رهت مشکاة کرد
قاف قلبت از صفا مرآت کرد
دیوان اشعار

و معتقد است:

هست چون گنجور مشکاة، از وفا
خازن و صراف بر گنج صفا
دیوان اشعار

ای صفا! این عقد را مفتاح باش
گو به مشکاة از پی مصباح باش
این کتاب، ص ۱۵۷

در مخاطبه و پاسخ به غزل او گوید:

مخاطبه با قدوة السالکین، مشکاة اسدآبادی

در تاریخ ۱۳۲۲ (هجری) انشاد گردیده

هاشمی نژادی زد از شعاع رخسارش
بر دلم چنان تاری، تا فلک شد انوارش
رخ جو برگ گل افروخت، قد جو سرو برافراخت
قامتش قیامت کرد، شد بهشت دیدارش
ذوالفقار حیدر را، در دو ابرویش بسته
معجز مسیحا بین، بر لب شکر بارش
مصحف جمال او، آیه آیه قرآن
نقطه و حروف او، خط و خال تاتارش
از خصائل نیکو، یک جهان بهشت است او
یک فلک ملک باشد، خوی و طبع و گفتارش

سبز و سرخ چون دیدم، غنچه را، به دل گفتم:	هست عکس آن تاج، و رنگ چهر گلنارش
سید جلیل من، مونس و خلیل من	دل که برده‌ای از من، دست غیر مسپارش
بر «الف» حروفاتی، بر «صفات» مرآتی	خود مگر تو مشکاتی، ظاهر است آثارش
اندرین میان «محزون»، دل شکسته و پر خون	تا کی آورد بیرون، جود و لطف معمارش
	دیوان اشعار

در پاسخ غزل سالک طریقه حقه مرتضوی،

سید عبدالحسین مشکاة اسدآبادی گفته شده

به روی شاهد جان هر گهی نظر دارم	جمال حضرت مشکاة را به بر دارم
هزار آیت خوبی که خواندم از رخ او	کنون من آن همه زین آینه ز بر دارم
به کشتزار چو من گشته باغبان، مشکاة	ز حسن تربیتش، خرمن گهر دارم
هزار شکر! که بشکفت شاخه انید	به باغ جان، چو صفا نخل با ثمر دارم
همه صفای صفا، از صفای مشکاة است	یکی است نور، و من از آن نکو خبر دارم
... تسلی دل من، گاه روی مشکاة است	گهی ز شوق صفا، غم ز دل به در دارم ^۱

۴- سید محمد حسین؛ برادر مشکاة، که دارای حسن صوت و بسیار محبوب دوستان بوده است. بوعلی: میرزا لطف الله، سید محمد حسین، برادر مشکاة را در مجالس انس، بوعلی خطاب می‌کردند.

بوعلی را همچو جان می‌دار دوست	خود ز یک اصلید و از یک مغز و پوست
تربیت بنمای و بر وجه حسن	آن فرشته‌خوی و مشکین‌موی من
سید محبوب و محبوب من است	محترم دارش، که منصوب من است
خاطرش را از وفا کن منجلی	جان تو مشکاة و جان بوعلی ^۲

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۲۱۱.

۲- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیّه)، المیر - ایمانی، ص ۳۳۶.



لازم آمد بر صفا و صیرفی بوعلی را یک دو چنگ اشرفی
زین خزانه کیسه‌اش پر زر شود زیتش از مشکاة، روشن‌تر شود^۱
۵- صحبت الله خان صالحی؛ که نسبت به گوینده ارادت می‌ورزیده و میرزا
لطف الله بسیار او را دوست می‌داشته است:

صحبت الله را که چون جان دارمش هم به مشکاة و صفا بسپارمش
در صفا آن زر، زر افشاری است بر سرش، میل می‌سرشاری است^۲



از فروغ نور مشکاة و صفا صحبت الله، صحبت بینا گرفت
دیوان اشعار
۶- مولانا صیرفی؛ یکی از اعضای گروه «اخوان الصفا» که محزون، به او ارادتی
ویژه داشته است:

لازم آمد بر صفا و صیرفی بوعلی را یک دو چنگ اشرفی
زین خزانه کیسه‌اش پر زر شود زیتش از مشکاة، روشن‌تر شود^۳



بر شما اخ خوانده، محزون را پدر کی پدر دارد نهان گنج از پسر؟
صیرفی مشکاة و صوفی چون صفا می‌گساران، جمع اخوان الصفا^۴
صادقی در مورد وی گوید: «در همدان صراف می‌کرد. شجاع و کمانگیر
زبردست بود؛ ولی مغزش خالی از خبط نبود، زیرا دیوان امیر شاهی و قصاید مولانا
کاتبی را تتبع کرده و یک بیت معقول از وی سر نزده بود. اشعار خود را چنان با

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، المیر - ایمانی، صص ۴۱۳-۴۱۲.

۲- ر.ک: همان، ص ۴۱۳. ۳- ر.ک: همان، صص ۴۱۳-۴۱۲.

۴- ر.ک: همان، ص ۴۱۴.

متانت و طمطراق می خواند که اگر مستمعش او را احیاناً امیر خسرو توهّم می کرد، به هیچ وجه خجالت نمی کشید، این دو بیت را از وی شنیدم:

قسم به لطف کم و جور بی نهایت تو که با کسی نکنم شمه ای شکایت تو



جائی که تو با کسی نشینی کس با دگری چرا نشیند^۱

۷- سیّد شفیع امام جمعه؛ که در حسن سلوک و مردم داری و مہمان نوازی گوی سبقت را از معاصرین ربوده و به کارهای ولایتی مشغول بوده است. میرزا لطف الله در مورد وی گوید:

نیست هر دیوانه، مجنون، ای پسر نیست در هر نافه خون، مشک تر
اندر این ره هر کمی شکایت نیست هر زجاجی، چون صفا مرآت نیست
من، نه شیخ شهرم و جویم خرید از سَجَل قد تجلی من سعید
من، نه می گردم مطاع و نه سَلَب نه، امام جمع و نه، گردم شفیع^۲
۸- سیف الله فکری؛ که دارای حسن صوت و آهنگ بسیار مؤثر و جذاب بوده و با خواندن کتب عرفا، وجد و حال در اهل مجلس ایجاد می کرده است.

۹- سیّد وحیدی؛ که با آمدن به اسدآباد و اقامت در منزل سیّد عبدالحسین مشکاة، عده ای از مردمان با ذوق و عارف پیشه به او گرایش می یابند و در علم حدیث و تفسیر و جفر اطلاعات وسیعی داشته است.

۱۰- حاج شیخ عبدالعلی؛ امام جماعت مسجد «کوی میدان» که شخصی زاهد و با سخاوت بوده است.

۱۱- شیخ حسن؛ پدر آقای ابوالقاسم سعیدی که از فقهای زبردست عهد خود

۱- ر.ک: مجمع الخواص، صادقی، ص ۲۴۸.

۲- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیّه)، المیر - ایمانی، صص ۴۱۱-۴۱۰.

- بوده و امام جماعت «بازار امام» اسدآباد را به عهده داشته است.
- ۱۲- مرحوم شیخ جواد؛ که در حدیث و تفسیر و اخبار تبخّر خاص داشته و اصلاً اسدآبادی نبوده اما در اسدآباد اقامت داشته است.
- ۱۳- ملا علی ندیم؛ که مجلس آراء بوده و اغلب در مجالس، حال رقت قلبی و حال بکائی پیدا می‌کرده و محفوظات زیادی داشته است.
- ۱۴- میرزا ابوالقاسم خونساری؛ که مردی پخته و آزموده و از مراتب سیر و سلوک با خبر و فردی صمیمی و با سخاوت بوده است.

۱۵- ملا زین العابدین.

۱۶- عبدالله سرزنی.

۱۷- ناصر رشادی.

و بسیاری از صاحب‌دلان و اهل معرفت و کمال و ادب و هنر که ظاهراً انجمنی را نیز تشکیل داده بودند به نام «انجمن اخوان الصفا» و در این انجمن به ذکر و فکر و طرح مباحث عرفان و تحلیل متون عرفا و صوفی‌ها پرداخته‌اند و مرحوم میرزا لطف‌الله بسیار به این انجمن علاقه داشته و حتی وصیت‌نامه به استمرار این انجمن سفارش می‌کند.

ما برفتم ای رفیقان زین جهان	سوی قرب روضه دار الامان
وعده دیدار در یوم القیام	ماند ما را ای عزیزان والسلام
بعدها در طرف باغ و بوستان	خوش نشینید ای عزیزان شادمان
در صفا و سیر گلزار و چمن	یاد آرید از وفا گاهی ز من
مجمع باشید با هم از وفا	از ره مهر و وفا و از صفا
متفق باشید با هم همچو جان	یک دل و یک جان و یک تن، یک زبان
هست اخوان الصفا را قاعده	در جهان باشند نفس واحده
چون دو تن از صدق با هم یار شد	عون حق در هر کجایش یار شد

الفرض یاران نمائیدم حلال گر حقی دارید از هر حیث و حال
لطف حقی بادا نگهدار شما در نکوکاری مددکار شما^۱

دیگر از من گو به مشکاة، ای صفا: کای سلیل مجد و یار باوفا
رفت «محزون»، بعد از این جان شما باد خوش، با جمع اخوان الصفا
هر زمان باشید اندر انجمن دور یکدیگر، چو پروین حلقه زن
از من دلخسته هم یاد آورید مرغ جانم را ز خود شاد آورید
محفل قدس است و روحانی بود جلوه گاه نور یزدانی بود
ذکر جامع مخلصان بی‌ریا هست مقبول جناب کبریا^۲

پیرزاده خواهم از درگاه رب شمع بزم جمع باشی، روز و شب
گر به «محزون» باشدت مهر و وفا با صفایت هست گر صدق و صفا
بوعلی را همچو جان می‌دار دوست فرد ز یک اصلید و از یک مغز و پوست
... دیگر اخوان الصفا را با صفا چو در زین بدر می‌باش از روی صفا
... سرخوش و جاوید و جمع و برقرار باد، اخوان الصفا در روزگار
ای ضیاء دیدگانم! بعد من بر شما این باشد اول پند من
از ره صدق و صفا، نه از نفاق جملگی با هم نمایند اتفاق
چون ثریا دور هم گردید جمع تا که بر هر راهرو باشید شمع
متفق با هم شوید از قلب و جان همچو پروین، نه بنات النعش‌سان
دست خود بر دست یکدیگر دهید مخزن دولت به زیر سر نهید

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، ص ۳۲۹.

۲- ر.ک: همان، ص ۳۳۰.

دو کف از بر هم زنی، خود با صداست
چون بپیوندنش، از هم نگسلد
پنجه‌شان بر فرق دشمن مشت شد
عکس آن، بسا شد ضررها در نفاق
دست حق هم، همراه آنان بود
تا گل مقصود آید در کنار
هست فتح الله بر جای پدر
جملگی دارید، ای جانان من
هم ز عقل و مردمی، بهره‌ور است^۱



ای فریدون خصلت و کن‌روس و خوش
خازن و صراف بر گنج صفا
با علی را یک دو چنگ اشرفی
زیستنی از مشکاة، روشن‌تر شود
هم به مشکاة، صفا بسپارمش
بر سرش، میل می سرشاری است
بویی از این می رسیدش بر مشام^۲

دست چون تنها بود، او بی صداست
رشته یک‌توی آسان بگسلد
چون برادر با برادر پشت شد
بس منافع‌ها بود در اتفاق
اتفاقی کز دل و از جان بود
...با صلاح یک بیندیشید کار
بر شماها جمله ای نور بصر
احترامش را چو باب خویشتن
زان‌که در سن شماها اکبر است

بر برادرها از این معنی، بخش
هست چون گنج‌ور مشکاة، از وفا
لازم آمد بر صفا و صیرفی
زین خزانه کیسه‌اش پر زر شود
صحبت الله را که چون جان دارمش
در صفا آن زر، زر افشاری است
بود وقت غلغل مینا به جام

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیة)، المیر - ایمانی، صص ۳۳۸-۳۳۶.

۲- ر.ک: همان، صص ۴۱۳-۴۱۱.

دین و مذهب محزون:

محزون اسدآبادی مسلمانی^۱ راستین و متدین به دین خیر المرسلین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^۲
است و خود را صراحتاً پیرو آل رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی می کند و می گوید:
چند می جویی مفتش تو ز اسرار نهانم؟ عاشق روی جمال، پیرو آل رسول
دیوان اشعار

او به عنوان یک شیعه مخلص، ضمن سفارش به چنگ زدن به دامان حضرت
مصطفوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تنها راه حق و صراط مستقیم را راه امیر المؤمنین علی عَلِيهِ السَّلَام
می داند:

تو هم ای برادر اگر مایلی	مکن عمر ضایع به بی حاصلی
بزن چنگ بر این مصطفی	تو از راه اخلاص و روی صفا
که احمد بید افتاب ازل	مه برج علم است و مهر عمل
ز خلقت پسندید چون داریش	ز لولاک بر سر نهاد افسرش
دگر دامن آن امام هدی	که باشد به خلق جهان مقتدا
شبه اولیا و ولی خدا	خدا گفت در شأن او: انما
علی علا را که بستود حق	ز خدایان به پیش ببرده سبق
ز مهر ار به موسی نمی شد دلیل	گذشتن ندانستی از رود نیل
دم عیسی از پرتو آن دم است	از آن دم عیان عالم و آدم است

۱- محزون:

خنجر کفر از کفم بیرون فناد

باز رو اندر مسلمانی نهاد

همین کتاب، ص ۱۴۶

۲- محزون:

واقفان امر قرآن مبین

حافظان دین خیر المرسلین

همین کتاب، ص ۲۰۲

به نوح او نموده است راه نجات
خدا نیست، هم نیست از حق جدا
به جز این ره حق دگر نیست راه
تو ای مدّعی هرچه خواهی بگو
بمیران مرا در ولای علی^۱

به خضر او نموده است آب حیات
ندانم به وصفش بر آرم صدا
غرض، هرچه خواهی، از آن شاه خواه
ره حق علی است و اولاد او
خدایا به حق نبی و ولی

در عدد باشد یکی بنی‌ریب و جهل
غیر این ره هر که پوید جاهل است
هم علی دان قاسم خلد و جحیم
هم علی دان صاحب یوم النشور
بارها که یا علی سرّ الهی
یا علی من از توام تو هم ز من
گفتم مَبْغُضُ عَلِیِّ اللّٰهِ
از خدا گفتم جدا نبود علی
مظهر قدس نما باشد علی
ممکنی ثابت به اسرار علیم
کی شناسد حدّ آن را این و آن
کی رسد عنقا به قرب قاف او
چون خبر پرسید خود گمراه شد
بهر قرب او به رفرف تاخته

نام هو، نام علی با عشق و عقل
پس علی خود عقل و عشق کامل است
هم علی را داد صراط مستقیم
هم علی دان مخرج من فی القبور
گفت پیغمبر ز روی آینه
کس تو را نشناخت غیر از حق و من
چون ز عقل و عشق شد آگاهیم
ای برون آرا خدا نبود علی
ممکن واجب نما باشد علی
حادثی دانا به اسرار قدیم
آنکه وصفش را خدا سازد بیان
عقل حیران است در اوصاف او
ای بسا عاقل که در این راه شد
جز پیغمبر کس علی نشناخته

۱- ر.ک: رقص وحدت، شرح ساقی نامه میرزا لطف الله اسدآبادی، دکتر محمدابراهیم مالمیر،
ص ۵، صص ۱۳۴-۱۴۵.

در شب معراج چون کردم صعود
ر مدیحه‌ش مصطفی لب را گشود
قلبم از احساس آن گردید شباد
ست خود را حق به پشت من نهاد
که خدا بنهاد دست ای محترم
س علی بنهاد در جایی قدم
از علی عالی اعلی مقام^۱
کس نداند وصف کردن یک کلام

او خود دست به دامن آل عبا زده و با توسل به ائمه اطهار علیهم السلام با استغاثه از خداون کریم می‌خواهد که دستش را از دامن مهر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آل او جدا نگرداند:

هر کس، به دست دارد دامن دلبری
ما نیز، دست دامن آل عبا زنیم
دیوان اشعار

از سر تقصیر «محزون»، ای کس! حقّ بسم الله الرحمن الرحیم
در گذر از رحمت، ای حقّ قدیر! بر سراط مستقیمش، کن بصیر
دستش از دامن مهر مصطفی هم ز آل او، مکن هرگز جدا^۲
محزون، کمال ایمان را ولای علی علیه السلام و آل او می‌داند و با التماس خطاب به مولی الموحّدین علی علیه السلام عرض می‌کند:

بسا ولای علی و آل علی، گفت، کامل شود تو را ایمان
آتش دوزخش حرام بود آنکه، دارد ولای او بر جان
یا علی! ای خلاصه ایجاد! ای قسیم جحیم و خلد و جنان!
حق ابن عمّت، رسول امین که خدایش ستوده در قرآن
هم، به زهرای اطهر و ازهر هم، به سبطین و جمله فرزندان،

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مال میر - ایمانی، صص ۲۵۳-۲۴۸.

۲- ر.ک: همین کتاب، صص ۱۵۴-۱۵۳.

نظر رحمتی به «محزون» کن در صف حشر، و وقت دادن جان
دیوان اشعار

اخلاق و منش محزون:

چنانکه گفته‌اند، میرزا لطف‌الله، مردی خوش‌برخورد، خوش‌خلق و بلندهمت و باسخاوت بوده است و در برخورد با مردم، بسیار متخلق و متواضع و نسبت به همگان، مهربان و با مبادی آداب معاشرت بوده است.

مردی پخته و سخته و نیک پرداخته و جا افتاده بوده. به گونه‌ای که هنگام سخن، متین و باوقار و شمرده سخن می‌گفته و کلمات را به شیوایی ادا می‌نموده و در حسن بیان، زیاده‌دو در حسن سلوک، مورد احترام خاص و عام بوده است.

در حلیه ظاهری او آمده است که: «مردی خوش‌اندام، نسبتاً قوی بنیه بود، قامتی متوسط و چشمان درشت و گیرا داشت، ابروانی کشیده، پیشانی فراخ و مهربان، زیبا و گندمگون بود و بینی مثلاً و انگشتانی ظریف و قلمی و دهنی عریض داشت. در زمستان‌ها لباده و سرداری چین و شلوار دهن‌اژدری و کفش‌های ارسی می‌پوشید و ملبّس به لباس‌های فاخر دبیری^۱ بود».

وی اگر چه به پیروی از پدر خود میرزا حسین مستوفی، مانع به مستوفی‌گری و دبیری اشتغال داشته و اندک زمانی، دبیر فرمانفرمایان بوده و چندی نیز کفالت بخشداری اسدآباد را به عهده داشته است، اما همواره بنا بر اعتقاد خود به کشاورزی مشغول بوده و حتی فرزندان خود را به شغل آزاد و کسب و زراعت و فلاح و امرار معاش از دسترنج خویش سفارش می‌نموده است.

از آنجایی که بسیار خوش‌خلق و خوش‌برخورد بود دیگران را نیز به این امر

۱- ر.ک دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات‌الله جمالی، مقدمه، ص ۱۴.

سفارش می‌کرد:

نور بر نور است و گل اندر چمن	خُلق نیکو باشد و وجه حَسَن
چشم و ابرو، قد دلجو، خَد و خال	حُسن ظاهر هست نیکی جمال
از صفت پی می‌توان بردن به ذات	حُسن باطن هست خوبی صفات
آمده از حُسن ظاهر ای پسر ^۱	حُسن باطن را تفاوت بیشتر

کز فضیلت‌ها تمامی برتر است	خُلق خوش را بین چه حکمت اندر است
در قیامت، شافع عصیان ماست	آنکه ما را ره‌نما و مقتدا است
خُلق نیکو را گزیده است، آن امام	بین که از کُل فضیلت‌ها تمام
وصف فرموده است بر خُلق عظیم	مصطفی را، خالق نرد قدیم
آن کمال، از خُلق خوش یابد جمال	گرچه افعال نکو باشد جمال
بایدش خُلق نکو با مردمان ^۲	آنکه جوید آدمیت در جمال

بر صوابت نسک و محمود ای سلیم	شدن مبذّل چون صفتهای ذمیم
چون ملک طبع است و محمود الخصال	اوست حُسن خلق و خوانندش کمال
وصف او را باز خوان اندر کلام	مصطفی در حُسن خلق آمد تمام
خواندمت زان روی در قرآن، حکیم	چون که هستی صاحب خُلق عظیم
چون توان بنمود تغییر نهاد	گر بگونی آنکه بر فطرت بزد
آمده بر بسند لب را ای وقیح ^۳	حسنوا اخلاقکم امر صریح

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیّه)، المامیر - ایمانی، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۲- ر.ک: همان، ص ۳۴۷. ۳- ر.ک: همان، ص ۱۸۳.

گر بود زیبا رخ و زیبا خصال می‌کشاند سر به کیوان از جلال
ای پسر! از زشت‌خویی درگذر خوی بد در آدمی، باشد سقر
دایم از خوی بدش در آتش است از شرارش مردمان در سوزش است^۱
چنانکه خود می‌گوید از بغض و حسد و کبر و ریا عاری بود و در سراسر عمر
خود عاشق پیشگی اختیار کرد و با عشق و عرفان زندگی می‌گذراند.

ما نغمه‌سرایان گلستان جمالم جز وصف جمال و رخ جانانه نگوییم
رندیم و خراباتی و از جیفه نپریم شیدایی و دیوانه ز کاشانه نگوییم
بغض و حسد و کبر و ریا در دل ما نیست حرفی بجز از پسند محبانه نگوییم
دیوان اشعار

نیست در دل، جای تروری و فساد کبر و بخل و عجب و نیرنگ و عناد
حیله و مکر و حسد، حرص و لاف کینه و بغض و ریا، اندر وفاق
کذب و غتازی و تلبیس و سرور خدعه و مکاری و فسق و فجور
تیره سازد قلب چون آینه را پر از دیو و دد نماید، سینه را^۲

عاشق و میخواره و مست و غزلخوان آدمم نیست هرگز از من عشقش تهی، پیمانه‌ام
معتکف چون در خراباتم، کجا فرصت کنم تا کشم هر صبحدم بر ریش تقوی‌شانه‌ام
زاهد اندر مسجد و من در حرم باشم مقیم او بجوید خانه، من جویای صاحبخانه‌ام
دیوان اشعار

فرزندان محزون:

میرزا لطف الله اسدآبادی دارای شش پسر به نامهای میرزا فتح الله خان، میرزا

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائیه)، مالمیر - ایمانی، ص ۳۴۷.

۲- ر.ک: همان، ص ۱۸۰.

نصرالله خان، میرزا صفات الله خان، میرزا بهاء الله خان، میرزا سعد الله خان و میرزا ابوالحسن خان^۱ و یک دختر به نام اقدس بوده است^۲ که از آن میان مرحوم میرزا صفات الله خان جمالی معروف به آقای مدیر و مرحوم میرزا ابوالحسن جمالی صاحب ذوق ادبی و طبع هنری بوده و از فضل و کمال پدر بیشتر برخوردار بوده اند. و از این رو صفات الله جمالی بیشتر مورد توجه و التفات و انس و الفت محزون بوده، به گونه ای که اشعار محزون مشحون است از ذکر صفات الله و سفارشات اخلاقی به او و مثنوی صفائی را نیز به نام او سروده است.

ای صفات الله ای نیکو صفات ای مرا تو میوه نخل حیات
قرّة العین من ای نور بصر صفحه را می زن رقم از مشک تر^۳

ای صفات الله، ای روشن فرد چشمه طبعم دگر جوشی بزد^۴

ای صفات الله! یگانه گوهرم! جوش آمد باز، بحر خاطرم^۵
لازم به یادآوری است که فامیلی جمالی را فرزندان محزون به اعتبار ارادت حسبی و نسبی نسبت سید جمال الدین اسدآبادی انتخاب کرده اند و گر نه فامیلی میرزا لطف الله به واسطه شغل اجدادی خویش مستوفی بوده است.^۶
وفات:

میرزا لطف الله در صبح چهارشنبه ۱۲ ماه مبارک رمضان ۱۳۴۰ هجری قمری،

۱- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائی)، المیر - ایمانی، ص ۳.

۲- شاگرد مکتب سید جمال الدین، میرزا لطف الله مستوفی، جمالی، کیهان فرهنگی ص ۶۲.

۳- ر.ک: بزم صفا (شرح مثنوی صفائی)، المیر - ایمانی، ص ۴۰.

۴- ر.ک: همان، ص ۳۰۶. ۵- ر.ک: همان، ص ۳۹۳.

۶- شاگرد مکتب سید جمال الدین، میرزا لطف الله مستوفی، جمالی، کیهان فرهنگی ص ۶۲.

مطابق با سه شنبه نوزدهم اردیبهشت (۱۳۰۱ هجری شمسی و ۲۶ آوریل ۱۹۲۲ میلادی، دعوت حق را اجابت کرد و دیده از جهان فرو بست. جنازه وی را دومین فرزند ارشدش - میرزا نصرالله جمالی - به عتبات عالیات منتقل کرد و در وادی السلام نجف به خاک سپرد.

ماده تاریخ در رحلت پدر عزیزم

میرزا لطف الله خان محزون در رمضان ۱۳۴۰ هجری

آه و فغان ز گردش این نیلی آسمان	کز جور، کرد خون دل از دیده‌ام روان
هرگز نگشته شاد ز تو خاطری به دهر	از تو کسی نگشته در ایام، کامران
شهد تو تلخ و شادی تو، محنت است و غم	مهرت همه عداوت و سودت همه زیان
ابله کسی، که عشوه و نار و سوزم مرد	غزه کسی، که دل به تو بندد در این جهان
مردم کنند گنج، عیان با هزار بهر	تو زیر خاک، گنج ادب کرده‌ای نهان
لطف الله، نام نامی او بد، که لطف حق	پروسته باد، شامل حالش بهر آوان ^۱

گفتار صفات الله جمالی اسدآبادی در سوگنمایی پدر عزیز

آه و صد افسوس و آوخ! بس دریغ!	ماه بزمم، شد نهان در زیر میغ
آنکه در غم، یار و غمخوارم بدی	مونس روز و شب تارم بدی
آنکه، بنهادی سخن اندر لبم	آفتاب روز و مهتاب شبم
تربیت کردی نهال قامت	طاق گردید از فراقش طاقتم
رفت و اندر قرب حق مأوا گرفت	هجر رویش، صبر و تاب از ما گرفت
ای انیس و همدم و همراز من!	ای سخن‌سنج و سخن‌پرداز من!

۱- ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، صص ۲۶۸-۲۶۹.

گوش کن بر ناله و فریاد من
زان که عاقل مظهر لطف خداست
زندگی بی‌توست، سرافکندگی
از چه ننمایی نظر در کار من؟
می‌نگویی، طوطی شکر شکن؟
باز گو از آن سخن‌های چو قند
قفل کردی دُرّج علم سینه را؟
از صفا، جان صفا غافل مشو
از چه رو ندهی دگر بسط کلام؟
ای که برده نظمت از یاران سبق
باز شیرین کن، مذاق خاص و عام
وقت تحریر، ای دبیر نامدار
بهر روح ز آشیان تن پرید
ای پدر جان! عمر تو آمد به سر
ماند از تر آن سخن‌ها یادگار
هر که خواند جمله آثار تو را
قدر تو داند، به تو حرمت کند
نیست بهتر هیچ چیز، ای هوشمند
چیست کز انسان بماند یادگار؟
ماند از او در جهان، نام نکو
زندگی با اولیای حق خوش است
حقّ جاه و حرمت قطب زمان
شاد کن، بر جاه و قرب بوالحسن

ای مربی من و استاد من
گریه بهر مردم عاقل رواست
سیر گشتم بی‌تو من از زندگی
ای رفیق مهربان و یار من
ای سخنگو! از چه رو دیگر سخن
ای ادیب و نکته‌دان ارجمند
از چه رو بستی در گنجینه را؟
بر صفاییه، صفایی ده ز نو
مثنویت مانند «محزون»، ناتمام
لب گشا و در بهار، بدر ورق
از بیان عالی و شایسته کلام
خامه‌ات اعجاز کردی آشکار
ای دریغا! عمر تو پایان رسید
مثنوی نامد به پایان و به سر
در جوار حق، گرفتی تو قرار
مثنوی، دیوان اشعار تو را
بر روان پاک تو رحمت کند
از کلام عالی و نظم بلند
بهتر از گنج سخن در روزگار
ای خوشا مردی، که بعد از مرگ او
نیکنامی، در رضای حق خوش است
ای خدای پاک خلاق جهان
روح «محزون»، ای غفور ذوالمنن!

صحبت مردان حق را از وفا کن نصیب جان ما در دو سرا
صحبت نیکان و پاکیزه‌دلان نعمت بی‌مثل و بی‌مانند، دان
حسبنا، ای والد والا مقام! ای تو اندر جسم من جان گرام!
کن حقوق خویشتن بر من حلال حرمت پیغمبر اسلام و آل
ختم کردم، اندر اینجا من کلام یاد «محزون» خیر باقی، والسلام^۱

در پایان بر خود لازم می‌دانیم که از کلیه عزیزانی که به هر نحو در به ثمر رسیدن این کار ما را یاری نموده‌اند، کمال تشکر و قدردانی را داشته و دعاگوی همیشگی آنها باشیم؛ بویژه سرکار خانم اعظم محمددخت که ویراستاری ادبی و بازخوانی متن را به عهده داشته و الحق که زحمات فراوانی را متحمل شدند و نیز آقایان علیرضا و حسین المیر که حروف نگاری و صفحه‌آرایی متن حاضر را سامان داده‌اند و انصافاً بذل توجه و زحمتی نموده‌اند و همچنین سرکار سمیه فلاحی نژاد که در تنظیم فهرس و نمونه‌خوانی متن حروف نگاری شده، بسیار زحمت کشیدند.

و آخر دعوانا

ان الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و علی اهل بیتی

الطیبین الطاهرین المعصومین المنتجبین

من الآن إلى قیام یوم الدّین.

کرمانشاه

اسفند ۱۳۹۱ هـ. ش.